مقالهٔ شخصی سیاح

که در تفصیل قضیهٔ باب نوشته است

۱۵/ سربی

هُوَ اللّه تعالی شأنه العزیز

کتابخانه مجلس

در خصوص شخص معروف بباب وحقیقت احوال این طائفه
روایات مختلفه وتفاصیل متباینه در السن وافواه ناس
وصحائف تاریخ واوراق حوادث ایران واورپ
مندرجست لکن از تباین وتخالف اقوال وروایات
هیچیک چنانچه باید اعتماد را نشاید بعضی بنهایت ذم
وقدح زبان گشودند وبعضی از اوراق حوادث اجنبیه

در معرض مدح سخنی راندند وحزبی مسموعات خویش را
نگاشتند وتعرضی بذم و مدح ننمودند وچون این روایات
مختلفه در سایر اوراق مذکور وبیانش سبب تطویل لهذا
انچه تعلق بتاریخ این کیفیت دارد در اوقات سیاحت
در جمیع ممالک ایران از دور ونزدیک بمنتهای تدقیق
از خارج وداخل واشنا وبیگانه جستجو شده ومتفق علیه
بیغرضان بوده باختصار مرقوم میگردد تا تشنگان سرچشمهٔ
معارف را که طالب اطلاع بر وقایع هستند مختصر
معلوماتی از این قضیه حاصل گردد باب جوانی بود

گردید شوری در سر و پروازی دیگر در زیر پر داد آغاز

گفتار نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمهٔ بابیت مراد

او چنان بود که من واسطهٔ فیوضات از شخص بزرگواری

هستم که هنوز در پس پردهٔ عزتست و دارنده کمالات

بی حصر و حدّ بارادهٔ او متحرکم و بحبل ولایش متمسک

و در نخستین کتابی که در تفسیر سورهٔ یوسف مرقوم نمود

در جمیع مواضع آن خطابهائی بآن شخص غائب

که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استمداد در تمهید

مبادی خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش

تاجر از سلالهٔ طاهره در سنهٔ هزار و دویست و سی و پنج

روز اول محرّم متولّد و چون بعد از چند سال والدش

سیّد محمّد رضا فوت شد در شیراز در آغوش خالش

میرزا سیّد علی تاجر پرورش یافته بعد از بلوغ در ابوشهر

اول بشراکت خال و بعد مستقلاً بتجارت مشغول بوده

و بحسب آنچه از او مشهود بود مشهور بتدیّن و تعبّد و صلاح

و تقوی و باین صفات منظور نظر ناس بوده و در سنهٔ هزار

و دویست و شصت در سن بیست و پنج در شیراز در روش

و حرکت و اطوار و حالات او آثاری نمودار شد که آشکار

نموده ازجمله این عبارتست یا بقیة الله قد فدیت بکلّی
لک و رضیت السبّ فی سبیلک و ما تمنّیت الّا القتل
فی محبّتک و کفی بالله العلیّ معتصما قدیما و همچنین
تألیفات کثیره در شرح و تفسیر آیات قرآنیه و خطب
و مناجات عربیه نموده و تشویق و تحریص بانتظار
طلوع آنشخص کرده و این کتب را صحائف الهامیه
و کلام فطری نامیده و عند التحقیق معلوم شد که دعوای
وحی فرشته نداشته و چون درمیان مردم مشهور بعدم
تعلیم و تعلّم بوده در نظر ناس این قضیه خارق العادة

جلوه کرده بعضی از ناس باو گرویدند و جمهور انکار شدید
اظهار نمودند و جمیع علمای مجتهدین و فقهای معتبرین
که صاحب مسند و محراب و منبر بودند بر قلع و قمع عهد
و پیمان شدند مگر بعضی از علمای طائفهٔ شیخیه که معتکف
و گوشه نشین و حسب المسلک دائما در جستجوی شخص عظیم
و فرید و امین بودند و باصطلاح خویش رکن رابع و مرکز
سنوح حقایق دین مبین شمرند ازانجمله ملّا حسین
بشروئی و میرزا احمد ازغندی و ملّا صادق مقدّس
و شیخ ابو تراب اشتهاردی و ملّا یوسف اردبیلی

و ملا جلیل ارومی و ملا مهدی کندی و شیخ سعید هندی
و ملا علی بسطامی و امثال آنها اقبال باو جستند و باطراف
ایران منتشر شدند و خود باب عزم طواف بیت الله
نموده بعد از مراجعت چون خبر ورودش بابوشهر
رسید گفتگو بسیار شد و جوش و خروش غریبی در شهر
شیراز آشکار گشت جمهور غفیر علما بتکفیر پرداختند و
فتوای قتل و تدمیر دادند و حسینخان اجودان باشی را
که حاکم فارس بود بران داشتند که داعیان باب
یعنی ملا صادق مقدس را تازیانه زد و با میرزا محمد علی

بارفروشی

بارفروشی و ملا علی اکبر اردستانی بر سه را محاسن
سوزانیده و مهار نموده در کوچه و بازار گردانیدند
و چون علمای ایران مهارت سیاسی نداشته پنداشتند
که تشدد و تعرض سبب خمودت و خاموشی گردد و بادی
قمع و فراموشی و حال آنکه تعرض با مور وجدانیه
سبب ثبوت و رسوخ گردد و بادی توجه انظار و نفوس
و این قضیه بکرات و مرات بتجربه رسیده لهذا
این سیاست سبب شیوع شد و اکثر ناس بجستجو افتادند
حاکم فارس بصوابدید علما چند سوار فرستاده باب را

احضار و در محضر علما و فضلا توبیخ و عتاب نمود زبان باز
خواست گشود و چون باب رد و توبیخ نمود و مقاومت
عظیم باشارهٔ رئیس لطمهٔ شدید زدند و اهانت و تحقیر نمودند
بقسمیکه عمامه از سر بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار
شد در ختم مجلس قرار مشورت دادند و بضمانت و کفالت
خال حاجی سید علی بخانه روانه نمودند و منع از ملاقات
خویش و بیگانه روزی او را در مسجد احضار و اصرار و
اجبار بر انکار نمودند بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت
و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و

و نتیجه گمان بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب
زمان علیه السلام است بعد معلوم و واضح شد که مقصودش
بابیّت مدینهٔ دیگر است و وساطت فیوضات از شخصی
دیگر که اوصاف و نعوتش در کتب و صحائف خویش
مضمر باری چنانچه ذکر شد از عدم تجربه و مهارت
علما در فنون سیاسیه و تتابع فتاوی گفتگو زیاد شد
و تعرض بباب ولوله در ایران انداخت و سبب ازدیاد
اشتعال محبان و اقبال متوقفان گردید چه که از این
وقوعات جستجوی ناس زیاد شده و در اطراف ایران

بعضی از عباد باو گرویدند و کار اهمیت پیدا نمود بقسمیکه
خاقان مغفور محمد شاه شخصی را که از مشاهیر علما و سادات
و مسمی بسید یحیی دارابی بود و محل ارادت و اعتماد
تعیین فرمود و اسب و خرجی داد که بشیراز رود و بنفسه
فحص این کیفیت را نماید سید مذکور چون بشیراز رسید
بباب سه مرتبه ملاقات نمود در مجلس اول و ثانی بسؤال
و جواب گذشت در مجلس ثالث خواهش تفسیر کوثر
کرد و چون باب من غیر تفکر و تأمل تفسیری مفصل
در آن محضر بر کوثر نوشت سید مذکور شیفته و آشفته او شد

ولی ملاحظه عاقبت و اندیشه نتایج این محبت نکرده بروجرد
نزد پدر سید جعفر شهیر بکشفی شتافت و او را دلالت کرد
و با وجود آنکه دانا و زیرک بود و مراعات مقتضیات
وقت را مینمود تفصیلات خویش را بخوف و اندیشه
بمیرزا لطفعلی پیشخدمت نوشت که او خدمت خاقان
مغفور عرض کند و خود باطراف ایران سیاحت
نمود و در هر شهر و منزلی بر رؤس منابر ناس را
بقیمی دعوت نمود که سائر علمای اعلام حکم بجنون نمودند
و سحر معلوم شمردند و چون خبر فتاوای علما و فریاد

وولوله فقها بزنجان رسید ملا محمد علی زنجانی مجتهد که
شخص شاخصی بود و صاحب قول نافذی یکی از معتمدین
خویش را بجهت فحص این قضیه بشیراز فرستاد آن شخص
از تفاصیل وقوعات چنانچه باید و شاید اطلاع یافته
با بعضی تألیف مراجعت نمود و چون کیفیت وقوعات را
مجتهد استماع نمود و بر نوشتجات اطلاع یافت باوجود
آنکه عالمی نحریر و متبحری شهیر بود از قضا دیوانه و شیدا شد
و در مجلس درس کتب را برچید و گفت موسم بهار
و باده رسید و این عبارت را بر زبان راند طلب

العلم

العلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم و جمیع مریدان
خویش را بالای منبر دعوت و دلالت نمود و مکتوبی
مشعر بر اقرار و اعتراف خویش بباب نوشت باب
در جواب او را بوجوب نماز جمعه دلالت کرد باوجود آنکه
علمای زنجان از دل و جان بوعظ و نصیحت ناس برخواستند
چاره نتوانستند عاقبت برفتن طهران مجبور گشتند و بحضور
خاقان مغفور محمد شاه شکایت بردند و خواهش احضار
ملا محمد علی بطهران نمودند امر پادشاهی باحضار صادر
و چون بطهران رسید او را در محضر علما حاضر ساختند

بعد از مجادلات و مباحثات بسیار چنین روایت کنند
که در آن مجلس چیزی بر او وارد نیامد لهذا خاقان مرحوم
یک عصا و پنجاه تومان باو خرجی داده اذن مراجعت فرموده
باری شیوع این خبر در اکناف و اطراف ایران و ورود
بعضی عقبلان بفارس علما ملاحظه فرمودند که کار اهمیت
پیدا نموده و چاره از دست رفته بحبس و ضرب و تعذیب
و تفضیح ثمرهٔ حاصل نه حاکم فارس حسینخان را دلالت
نمودند که اگر این آتش را خاموشی خواهی و این رخنه
و فطور را سد محکمی طلبی علاج فوری و چارهٔ قطعی قتل باب است

و باب جمعیت زیادی جمع نموده و در خیال خروج حسینخان
عبدالحمید خان داروغه را امر نمود که در نصف شب بر خانهٔ
خال باب از اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان
دست بسته حاضر سازند عبدالحمید خان با جنود در خانه جز باب
و خال و سید کاظم زنجانی کسیرا نیافت و چون از قضا
در آن شب علت وبا و اشتداد حرارت هوا حسینخانرا مجبور
فرار نمود باب را بشرط خروج از شهر رها کرد در صبح آنشب
باب با سید کاظم زنجانی از شیراز قصد اصفهان نمودند
و پیش از ورود باصفهان مکتوبی بمعتمدالدوله حاکم ولایت

مرقوم نمود و باطّلاع حکومت در محلّی مناسب منزل خواست

حاکم محل امام جمعه را معیّن نمود چهل روز در انجا اقامت

وروزی بحسب خواهش امام در مجلس بی تأمّل تفسیر

والعصر مرقوم نمود چون این خبر بمعتمد رسید دیدن از او

نمود وسؤال از نبوّت خاصّه جوابی در اثبات نبوّت خاصّه

درهمان مجلس مرقوم شد معتمد امر فرمود که جمیع علما جمع شوند

ودر یک محضر با او مناظره نمایند وسؤال وجواب عیناً

بدون تحریف بوساطت کاتب مخصوص خویش ثبت شود

تا بطهران ارسال شود وانچه امر واراده پادشاهی بر آن

قرار گیرد مجری شود علما این قضیه را وهن شریعت شمرده

نپذیرفتند ومحضری ترتیب نموده بنگاشتند که اگر در امر

اشتباهی باشد احتیاج باجتماع وسؤال وجوابست

ولی چون مخالفت این شخص بشرع انور اشهر از آفتابست

پس اجرآء حکم شرع عین صوابست معتمد خواست

که در محضر خویش محفل اجتماع بیاراید تا حقیقت واقع

جلوه نماید وقلوب بیاساید علمای اعلام وفضلای کرام

حقارت شرع مبین رانخواستند ومباحثه ومجادله

با جوان تاجری نپسندیدند مگر علّامهٔ فهّامه آقا محمّد مهدی

وفاضل اشراقیتین میرزا حسن نوری مجلس بسؤال
بعضی مسائل از فن اصول و توضیح و تشریح اقوال
تا صدر را منتهی شد و چون نتیجه از این مجلس بجهت حاکم
حاصل نشد حکم شدید و فتوای قوی علمای اعلام مجری
نگشت بلکه فزع عظیم را تسکین سریع خواست
و هجوم عام را منع شدید لهذا اصدر فرمان بارسال
باب بطهران شیوع داد تا حکم فاصلی حصول یابد
و با مجتهد با سلی مقاومت تواند لهذا او را با جمعی
سواران خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد

و چون

و چون بمورچه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع باصفهان
فرمود و در خلوت سرای پوشیدهٔ خویش مأمن و مأوی داد
و جز خواص تابعان و معتمدان معتمد نفسی از باب مطلع
نبود مدت چهار ماه بر اینمنوال گذشت و معتمد برحمت
یزدان پیوست گرگین خان برادرزادهٔ معتمد بوجود باب
در خلوت مطلع و کیفیت را بوزیر اعظم عارض گشت حاجی
میرزا آقاسی وزیر شهیر امری صارم صادر نمود و دستور
العمل داد که باب را خفیاً با لباس تبدیل در تحت محافظت
سواران نصیری بدار الخلافه روانه نماید و چون بکنار گرد

رسید امری جدید از وزیر کبیر وارد و قریهٔ کلین را مقر
و منزل قرار فرمودند در مدت بیست روز در انجا بود
بعد باب رساله به پیشگاه حضور شهریاری تقدیم و
بجهت ظهور حقیقت حال خویش خواهش مثول نمود
و اسباب حصول فوائد عظیمه شمرد وزیر کبیر نپذیرفت
و به پیشگاه حضور عرض نمود که موکب همایون در شرف حرکتست
و اشتغال باینگونه امور حال مورث فتور مملکت
و شبهه نیست که مشاهیر علمای دار الخلافه نیز بروتیرهٔ
علمای اصفهان سلوک نمایند و سبب هیجان عموم

کردند

کردند و بموجب مذهب امام معصوم خون این سید را
هدر بلکه حلالتر از شیر مادر دانند و موکب پادشاهی در سفر
و حائل و مانعی در نظر نه شبهه نیست که حضور باب باعث
فتنهٔ عظمی و فساد اکبر خواهد شد لهذا علی العجاله رأی
صواب چنانست که در مدت غیبت موکب سلطانی از مقر
سریر شهریاری این شخص را در قلعهٔ ماکو مقر داد و حصول
مثول را معلق بحین رجوع نمود مطابق این رأی مخاطبا
للباب دستخط اعلیحضرت پادشاهی صادر شد و از قرار
روایت صورت دستخط مختصرش اینست بعد الالقاب

چون

چون موکب همایون در جناح حرکت از طهران است
ملاقات بطور شایسته ممکن نه شما بماکو رفته چندی در آنجا
توقف و استراحت نمائید و بدعاگوئی دولت قاهره
مشغول شوید و مقرر داشتیم که در هر حال مراعات
و توقیر نمایند و چون از سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم
خواست   بعد او را با چند سوار از جمله محمّد بیک چپرچی
بتبریز و ماکو روانه نمودند دیگر تا بعان باب روایات
پیغامهائی کنند که بواسطهٔ محمّد بیک واقع از جمله تعهد
شفای پای خاقان مرحوم لکن بشرط حضور و دفع تسلط

جمهور

جمهور و منع وزیر کبیر تبلیغ این عرایض بحضور پادشاهی
چه که خود مدعی پیری و حاضر مرشدی بود ولی سائرین
منکر این روایاتند باری از بین راه مکتوبی بوزیر اعظم
مرقوم داشت که مرا از اصفهان بجهت اجتماع با علما
و حصول حکم فاصل احضار نمودید حال چه شد که این
مقصد عزیز مبدّل بماکو و تبریز گردید هرچند چهل روز در شهر
تبریز توقّف نمودند علمای اعلام تقرّب نفرمودند و ملاقات
جایز ندانستند بعد حرکت بقلعهٔ ماکو دادند نه ماه در قلعهٔ
منیع که در ذروهٔ آن جبل رفیع واقع مأوی دادند علی

خان ماکوئی از فرط محبت بجناب نبوت بقدر مقدور
رعایت مینمود و بعضی را اذن معاشرت میداد
و چون فضلای مجتهدین آذربایجان ملاحظه نمودند
که درجمیع اطراف تبریز از کثرت ضوضاء رستخیز برخواسته
ازحکومت طلب تعزیر تابعان و تبعید باب بقلعهٔ
جهریق نمودند لهذا او را بآن قلعه فرستاده دست
یحیی خان کرد سپردند سبحان الله باوجود این فتاوی
علمای عظام و فقهای ذوی الاحترام و اذیت و زجر
شدید از ضرب و نفی و حبس از جانب حکام این طائفه

روز بروز در تزاید بودند و بحث و جدال بقسمی بود که در جمیع
اطراف ایران در محافل و مجالس جز این گفتگو سخنی نبود
و رستخیز عظیمی برخواسته علمای دین مبین در ولوله و عامهٔ
ناس در فغان و زلزله و محبین در شعف و هلهله و خود باب
اهمیتی باین شور و آشوب نداده در نهایت جذب
و وله در اثنای طریق و قلعهٔ ماکو و جهریق شام و سحر بلکه
روز و شب خود را بذکر و فکر و اوصاف و نعوت آن
شخص غائب حاضر و منظور ناظر خویش حصر نموده بود
چنانچه ذکری مینماید که مضمونش اینست اگرچه دریای

بلا از هر جهت در تلاطم و سهام قضا در تتابع و ظلمات
آلام و محن مستولی بر جان و تن است لکن قلبم بیاد روی
تو روشن و جانم ببوی خوی تو گلشن است خلاصه
بعد از سه ماه اقامت در قلعه چهریق اجلهٔ علمای تبریز
و فضلای آذربایجان بطهران نوشتند و بجهت تهدید
و تخویف ناس استدعای سیاست شدید در حق باب
نمودند وزیر کبیر حاجی میرزا آقاسی چون جوش و خروش
علمای اعلام را در جمیع نواحی ایران مشاهده نمود ناچار
همداستان شده از چهریق بتبریز امر احضار داد در اثنای

مرور بارومیه حاکم مملکت قاسم میرزا احترام فائقی
مجری و هجوم غریبی از اعالی و ادانی هویدا شد در نهایت
احترام حرکت نمودند و چون باب بتبریز وارد بعد از چند روز
در مجلس حکومت حاضر نمودند از علمای اعلام نظام العلماء
و ملا محمد ماماقانی و میرزا احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ
الاسلام و بعضی مجتهدین دیگر حاضر بودند سؤال از ادعای
باب نمودند دعوای مهدویت اظهار کرد که هیجان عظیمی
برپا شد اجلهٔ علما بقوهٔ قاهره از هر طرف احاطه کردند
و سطوت شریع چنان بود که شخص جوان سهل است کوه

کوه البرز مقاومت نمود برهان طلبیدند بدون
تامّل تلاوت عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است
نکتهٔ نحوی گرفتند احتجاج بقرآن نمود و اتیان بمثل
منافی قواعد نحو از آن بیان کرد مجلس متفرّق شد
باب بمحل خویش رجوع نمود درآنوقت حکمران
آذربایجان ولی عهد کردون مهد بودند در حقّ باب
حکمی نفرمودند و تعرّضی نخواستند علما مصلحت
چنین دانستند که لااقلّ تعزیر شدید باید قرار بر ضرب
شد جماعت فرّاشها قبول ننمودند که اسباب اجراء

این سیاست شوند میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که
از اجلّهٔ سادات بود بخانهٔ خود برده و بدست خویش
چوبکاری نمود بعد از اینواقعه باب را اعاده بچهریق
نمودند و حبس شدید کردند و چون اخبار ضرب و تعزیر
و سجن و تشدید باطراف ایران رسید علماء مجتهدین
و فقهاء معتبرین که صاحب اقتدار و نفوذ بودند بر قلع و قمع
اینطائفه کمر همّت بستند و کمال اهتمام را گماشتند و
اعلام حکم نوشتند که این شخص و پیروانش ضلالت محضند
و مضرّت دین و دولت و چون حکّام در ایران استقلالیّت

کلیه داشتند در بعضی ولایات پیروی فتوی نموده در استیصال

و اضمحلال بابیان همداستان شدند ولکن خاقان مغفور

محمد شاه در این قضیه بتأنی رفتار میفرمودند که این جوان

از سلاله پاکست و از خاندان مخاطب لولاک تا از او

امور مغایری که منافی راحت و آسایش عمومیست صادر

نگردد حکومت تعرض ننماید و آنچه مراجعت از اطراف

علمای اعلام نمودند جوابی نفرمودند و یا آنکه امر بتأنی

نمودند باری در مابین افاضل علما و اجلهٔ فضلا و علمائیکه

تابعین باب بودند مخالفت و محاججه و مجادله تزاید نمود

بقسمیکه در بعضی ولایات مباهله خواستند و از برای حکام

ولایات نیز اسباب مداخل پیدا شد شور و آشوبی عظیم

برخاست و چون ناخوشی نقرس شدید بپای پادشاه

عارض شده و فکر جهان آرا را مشغول نموده بود محور

رتق و فتق امور حسن تدبیر وزیر کبیر حاجی میرزا آقاسی

شهیر بود و عدم کفایت و قلت بضاعت او بمثابهٔ شهیر

چه که در هر ساعتی رأیی مینمود و حکمی میفرمود ساعتی

تأیید فتوای علما میخواست و قلع و قمع بابیان را لازم میشمرد

و وقتی اسناد تعدی بعلما میداد و افراط تعرض را

مخالف انصاف میدانست وائی عارف میشد واین
همه آوازها از شه بود میگفت وموسی باموسی در جنگ
شد بر زبان میراند وان هی الا فتنتک تلاوت مینمود
باری وزیر متلون از سوء تدبیر در مهام امور وعدم
ضبط وربط مصالح جمهور چنان سلوک کرد که در اطراف
واکناف غوغا وضوضا برخواست وعلمای مشاهیر
ذوی نفوذ عامهٔ ناس را امر بتعرض تابعان باب نمودند
وهجوم عمومی شد علی الخصوص چون ادعای مهدویت
بسمع فحول مجتهدین وعلمای متبحرین رسید ناله آغاز

نمودند

نمودند وبر منابر نعره وفریاد که از ضروریات دین و
روایات صحیحهٔ مأثوره از ائمهٔ طاهرین بلکه اصل اساس اعظم
مذهب حضرت جعفر غیبوبت امام معصوم ثانی عشر علیه السلام
است جابلقا چه شد وجابلصا کجا رفت غیبت صغری
چه بود غیبت کبری چه شد اقوال حسین ابن روح چیست
وروایت ابن مهزیار چه پر واز نقبا ونجبا راچه کنیم وفتوح
شرق وغرب راچه نمائیم خر دجال کجاست وظهور
سفیانی کی علاماتی که در احادیث عترت طاهره است کو
ومتفق علیه ملت باهره کجا کار از دو شق بیرون نیست

یا باید احادیث ائمهٔ اطهار را انکار نمود و از مذهب
جعفری بیزار گشت و نصوص صریحهٔ امام را اضغاث احلام
شمرد و یا باید بموجب اصول و فروع مذهب و فصوص
و نصوص شرع انور تکفیر بلکه تدمیر این شخص را اعظم
فریضه دانست اگر چنانچه چشم از این اخبار و عقاید
صحیحهٔ صریحهٔ مسلّمه بپوشیم از آن اساس مذهب امام
معصوم بقیّه نماند ما نه اهل سنّه هستیم و نه فرقهٔ عامّه
که منتظر ولیّ موعود شویم و معتقد مهدی مولود و
یا فتوح باب ولایت را جائز دانیم و قائم آل محمد را

دو علامت جائز شرط اول سلالهٔ طاهره و ثانی مؤید
بآیات باهره این عقاید هزار سالهٔ طائفهٔ ناجیهٔ اثنا عشریه را
چه کنیم و در حق علمای متبحرین و مجتهدین سابقین چه
گوئیم آیا کل بر ضلالت بودند و در وادی غوایت سالک
گشتند این چه دعوای واضح البطلانست و واللّه
هذه قاصمة الظهر ای مردم این آتش را خاموش و این
اقوال را فراموش کنید واویلا وامذهبا واشریعتا در
مجامع و مساجد و منابر و محافل فریاد نمودند و رؤسای
بابیها در مقابل رسائلی تألیف نمودند و بحسب فکر خویش

اجوبهٔ ترتیب دادند اگر تفصیل داده شود موجب تطویل خواهد
شد و مقصود بیان تاریخست نه دلائل تصدیق و تکذیب
بعضی از اجوبهٔ مختصرش اینست که برهان را فائق و حجت
را غالب بر روایات دانستند و آن را اصل و این را
فرع شمردند و گفتند اگر فرع مطابق اصل نیاید احتجاج
ننماید و اعتماد نشاید چه که اصل مثبوت را فرع مسموع
صلوحیت معارضه ندارد و محاجه نتواند بلکه در این مواضع
تأویل را حقیقت تنزیل دانستند و جوهر تفسیر شمردند
مثلا سلطنت قائم را بسلطنت معنویه و فتوحات را

بفتوحات

بفتوحات مدائن قلوب تأویل نمودند و بمظلومیت و مغلوبیت
سید الشهداء روح الوجود له الفداء استدلال کردند
چه که مظهر حقیقی آیهٔ مبارکهٔ وانّ جندنا لهم الغالبون بود
با وجود این در کمال مظلومیت جام شهادت نوشیدند
و در حال مغلوبیت کبری غالب بر اعدا و اعظم جنود
ملأ اعلی بودند و همچنین تألیفات کثیرهٔ باب را با وجود
عدم تعلّم تأییدات روح القدس انگاشتند و بعضی
روایات متباینه بروایت رجال از کتب استخراج نمودند
و احادیثی بر حسب ظاهر مطابق مقاصد خویش روایت کردند

وباخبارات بعضی مشاهیر سلف تمسک جستند واقبال
علمای زاهد گوشه نشین وفضلای دین مبین را دلیل قویم
فرض نمودند واستقامت وثبات باب را آیت عظم
پنداشتند وخارق عادات نقل نمودند وامثال ذلک
که جمیع خارج از صدد ماست لهذا باختصار گذشتیم
بر سر اصل مطلب رویم درخلال این احوال درمیان بابیها
بعضی اشخاص پیدا شدند در انظار آن طائفه طلوع وظهور
غریبی داشتند از جمله میرزا محمد علی مازندرانی که تلمیذ
سید بزرگوار اعلی الله مقامه حاجی سید کاظم رشتی

ودرسفر

ودرسفر حج انیس وجلیس باب بود بعد از چندی از او اطوار
واحوالی صدور یافت که کل تمکین نموده اطاعتش را حصن
حصین شمردند حتی ملا حسین بشروئی که مقتدای جمیع ومرجع
شریف ووضیع این طائفه بود درحضورش بخضوع عظیم
وخشوع عبد ذلیل رفتار مینمود واین شخص باستقامت
تامه بر اعلای کلمهٔ باب قیام کرد وباب در توصیف وتمجید
او داد سخن داد وطلوع او را تاییدات غیبیه شمرد در تقریر
وتحریر سحر مبین بود ودر ثبات واستقامت فائق جمیع
وعاقبت امر در سنه شصت وپنج بحکم رئیس الفقهاء آسعید العلماء

مجتهد بارفروش در منتهای جوش و خروش سر بداد
و جان بباخت و از جمله ملقبهٔ بقرة العین صبیهٔ حاجی
ملا صالح فاضل قزوین و عالم نحریر است بر حسب منقول
در فنون شتی ماهره بود و در نطق و بیان محیّر عقول و افکار
فحول اساتذه در تفسیر و حدیث کتاب مبین بود و در مطالب
شیخ جلیل احسائی آیت عظیم در عتبات عالیات
اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی کرده در سبیل
باب فدای جان رایگان نمود و با علما و فضلا بحث
و مجادله مینمود و در اثبات مطلب خویش زبان میگشود

چنان شهرت نموده بود که اکثر ناس از عالم و عارف
طالب استماع گفتار و مائل اطلاع قوهٔ نظر و استدلال
او گشتند سر پر شوری داشت و فکر و لوله و آشوبی در
بسیاری محلات بر اصحاب جدال فائق گشت و بیان
دقائق مسائل نمود و چون در خانهٔ کلانتر طهران محبوس
بود و جشن و سور عروسی برپا شد زنان بزرگان شهر
که بدعوت حاضر بودند از حسن تقریر او چنان سرگرم شدند
که جشن و سرور را فراموش نموده پیرامن او انجمن شدند
و باستماع کلمات از استماع نغمات ملتهی و بمشاهدهٔ

غرائب از تماشای لطائف و بدایع که از لوازم سورت
مستغنی گشتند باری در تقریر آفت دوران بود و در
احتجاج فتنه جهان خوف و هراس را در قلب او
اثری نبود و نصایح مشفقانه را فائده و ثمری نه اگرچه از ثبات
حجال بود لکن سبقت را از فحول رجال ربوده پای استقامت
بفشرد تا در طهران بفتوای علمای عظام جان سپرد
و اگر باین تفصیلات بپردازیم کار باطناب انجامد باری
ایران در این بحران و علمای اعلام حیران و پریشان
که خاقان مغفور محمّد شاه مرحوم شد و سریر سلطنت

بوجود شهریار تازه زینت یافت میرزا تقی خان امیر نظام
وزیر اعظم و اتابک معظم شد زمام امور جمهور را در قبضهٔ اقتدار
و استقلال گرفت و سمند همّت را در میدان خودسری
و استبداد بتاخت این وزیر شخصی بود بی تجربه و از ملاحظهٔ
عواقب امور آزاده سفّاک و بیباک و در خونریزی چابک
و چالاک حکمت حکومت را شدّت سیاست دانست
و مدار ترقّی سلطنت را تشدید و تضییق و تهدید و تخویف
جمهور میشمرد و چون اعلیحضرت شهریاری در سنّ عنفوان
شباب بودند وزیر باوهامات غریبه افتاد و در امور طبل

استقلالیت بگوفت بدون استیذان از حضور همایون
بعزم جزم خویش بمشورت وزرای دوراندیش امر بعرض
بابیان کرد وهمچه گمان مینمود بقوت قاهره اینگونه امور را
قلع وقمع توان نمود وشدت مثمر ثمر خواهد شد وحال آنکه
امور وجدانیه را امر بتعرض عین ترویج ونایید است وآنچه
بخاموشی کوشی شعله برافروزد علی الخصوص در امور
دین ومذهب بمجرد ریختن خون سرایت ونفوذ پیدا
کند ودر قلوب تأثیر شدید نماید این امور تجربه رسیده است
واعظم تجربه همین قضیه است چنانچه روایت کنند

که شخصی

که شخصی بابی در کاشان اموالش بتاراج رفت وخانمانش
پراکنده وپریشان عریان نمودند وتازیانه زدند ومحاسنش
بیالودند وبر دراز گوشی واژگونه سوار ودر کوچه وبازار
بمنتهای آزار باطبل وشیپور وتار وطنبور بگردانیدند
شخص کبری در کناری در گوشه رباطی افتاده وابدا از جهان
وجهانیان خبری نیافته چون هایهوی مردمان بلند شد
بکوچه شتافت وچون از جرم ومجرم وسبب تشهیر
وتعذیب بروجه تفصیل مطلع گشت بجستجو افتاد ودر
همان روز در زمره بابیان داخل گشت وگفت همین است

وتشهیر برهان حقیقت و عین دلیلست اگر چنین نبود ممکن
هزار سال میگذشت و مثل منی آگاه نمیشد باری وزیر
باستقلال تمام بدون استشاره و استیذان امر
بتأدیب و تعذیب بابیان باطراف فرستاد حکام
و والیان بهانهٔ مداخل جستند و مأموران وسیلهٔ
منافع و علمای معروف بر رأس منابر تشویق بهجوم عامّه
مینمودند قوّهٔ تشریع و تنفیذ دست در آغوش هم داده
این طائفه را قلع و قمع خواستند و این طائفه از اساس
و اسرار و تعالیم باب هنوز چنانچه باید و شاید اطلاع

نیافته و تکالیف خود را ندانسته تصوّر و افکارشان بقرار
سابق و سلوک و رفتارشان برحسب قدیم مطابق طریق
وصول بباب نیز مسدود و آتش فتنه از هر جهت شعله
ور و مشهود بفتوای اشهر علمای حکومت بلکه عامّهٔ ناس
در جمیع اطراف بقوّهٔ قاهره بنای تالان و تاراج
گذاشتند و سیاست و شکنجه نمودند و قتل و غارت کردند
که این آتش را افسرده و این نفوس را پژمرده نمایند
در شهرهائیکه معدود و قلیل بودند جمیع دست بسته
طعمهٔ شمشیر گشتند و در شهرهائی که جمعیّتی داشتند

چون سؤال از تکلیف غیر میسر و جمیع ابواب مسدود بحسب
عقاید سابق بدفاع برخاستند ازجمله در مازندران ملا
حسین بشروئی و تابعانش را بحکم رئیس الفقها
سعید العلما عامهٔ شهر بارفروش هجوم جمهور نمودند و شش
هفت نفر را کشتند و باقی را نیز در کار اتلاف بودند
که ملا حسین امر باذان کرد و دست بشمشیر دراز جمیع فرار
اختیار نمودند و اکابر و خوانین منتهای ندامت
و رعایت پیش آمده قرار بر رحلت دادند و خسرو قادی
کلائی را بجهت محافظت با سوار و پیاده همراه نمودند

که بحسب

که بحسب شروط محفوظ و مصون از خاک مازندران بیرون
روند چون خارج شهر شدند و از معابر و طریق بیخبر بودند
خسرو سوار و پیاده خویش را در جنگل مازندران متفرقا
در کمین نشاند و بابیها را در راه و بیراه در آن جنگل
متفرق و پریشان نمود و بنای شکار یک یک گذاشت
چون صدای تفنگ از هر سمت بلند شد راز نهان
آشکار گشت و چند نفس مفقود و نفوس دیگر بغتةً
بگلوله مقتول شدند ملا حسین بجهت جمع آن پریشان امر
باذان نمود و میرزا لطفعلی مستوفی خنجر کشیده و جگرگاه

خسرو درید سپاه خسرو بعضی کشته و برخی در میدان مصاف
سرگشته گشتند ملا حسین آن جمع را بقلعه نزدیک مقبره شیخ
طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوایای جمهور شد در حرکت
رخاوت و فتور نموده بعد میرزا محمد علی مازندرانی با جمعی
نیز منضم بآن حزب شده سیصد و سیزده نفس موجود
قلعه شد لکن کل جنگی نبودند بلکه صد و ده نفر مهیای
حرب گردیدند و اکثرشان از علما و طلاب که مدة الحیات
همدم صحائف و کتاب بودند با وجود آنکه معتاد حرب
و ضرب تیر و شمشیر نبودند چهار مرتبه ترتیب معسکر و اردو

شد و با توپ و تفنگ و خمپاره جنگ و محاصره شدند در هر چهار
مرتبه شکست داده اردو بکلی پراکنده و پریشان شد
در شکست چهارمی عباسقلیخان لاریجانی سردار جنگ
بود و نواب والا مهدیقلی میرزا امیر معسکر خان مذکور
بلباس تبدیل در شبها خارج اردو در میان درختان جنگل
مختفی و پنهان میشد و روز در اردو حاضر حرب اخیر
در شب واقع و اردو پریشان گشت با بیها خیمه و خرگاه
آتش زدند شب چون روز روشن گشت پای سمند
ملا حسین در کمند افتاد او سواره دیگران پیاده بودند عباسقلیخان

از دور بالای درخت او را شناخت بدست خویش چند گلوله
انداخت و در تیر سیّم او را از پا درانداخت تابعان او را
بقلعه بردند و در همانجا او را دفن نمودند با وجود اینواقعه قوّهٔ
قاهره چاره نشدند عاقبت شاهزاده عهد و میثاق بست
و با ائمّهٔ اطهار قسم خورد و یمین را بتمهیر قرآن مجید تأکید نمود
که تعرّض بشما نیست بمحلّات خویش مراجعت نمائید چون
مدّتی بود که مؤنه تمام شده حتّی از جلود و استخوان اسبان
نیز چیزی باقی نمانده چند روز بماء قراح گذران مینمودند
قبول کردند و چون باردو رسیدند در خارج اردو در محلّی

: بجهتشان

بجهتشان طعام مهیّا نمودند و مشغول خوردن و عاری از سلاح
و جوشن بودند که سربازان از هر طرف هجوم نمودند و کلّ را کشتند
بعضی این شجاعت حضرات را از خوارق عادات میشمردند
لکن چون جمعی در محلّی حصر شوند و جمیع ابواب و راهها بسته
و امید نجات منقطع البتّه مأیوسانه دفاع کنند و جسارت
و شجاعت ابراز و همچنین بفتوای علمای نحاریر و فقهای
مشاهیر در زنجان و نیریز قوّهٔ جندیّه خونریز هجوم بردند و محصور
نمودند در زنجان ملّا محمّد علی مجتهد رئیس بود و در نیریز
سید یحیی دارابی مرجع و زعیم در بدایت استدعای عاطفت

وچون سطوت قاهره دیدند بدرجهٔ یأس رسیدند وچون
شدّت بأس عساکر نصرت مآثر ممرّ فرار را قطع نمود دست
بمقاومت گشودند وهرچند در حرب بسیار رشید بودند
ودر ثبات واستقامت حیرت بخش امرای لشکر گشتند
لکن قوّهٔ قاهرهٔ جندیّه ممرّ فرار را بسته وبال وپرشانرا
شکسته بعد از حروبات متعدّده آنها نیز عاقبت بعهد و
میثاق وایمان وپیمان وتمهیر قرآن وتدبیر عجیب
سرداران تسلیم شدند وکلّ از دم شمشیر گذشتند و
اگر بتفصیل محاربات تبریز وزنجان بپردازیم وقایع را

از بدایت تا نهایت شرح دهیم این مختصر یک کتاب جسیم
گردد وچون تاریخ را فائده نبخشد مجمل گذاشتیم درخلال وقوعات
زنجان امیر کبیر علاج قطعی اخیر تصوّر نمود بدون فرمان
پادشاهی ومشورت وزرای دربار رعیّت پناهی بصرافت
طبع وصرامت رأی واستقلال تام فرمان بقتل باب
داد مختصر اینست که حاکم آذربایجان شاهزاده حمزه میرزا
اجرآء اینحکم را ازدست خویش نپسندید وبرادر امیر میرزا
حسن خان گفت که اینکار خسیسی است وآسان وهرکس
مقتدر وتوانا مرا چنان گمان بود که حضرت اتابک مرا مأمور

بحرب افغان واوزبک خواهد نمود ویا برزم وهجوم مرز
وبوم روس و روم دلالت خواهد کرد اعتذار اورا میرزا
حسنخان بتفصیل بامیر نوشت وسید باب قبل از خروج
ازچهریق بسمت تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و
نوشتجات خویش راحتی خاتم وقلمدان درجعبهٔ
مخصوص نهاده وکلید جعبه را درضمن پاکتی گذاشته
وبوساطت ملا باقر که از سابقین اصحاب خویش بود
نزد ملا عبدالکریم قزوینی فرستاد ملا باقر آن امانت را
درقم درمحضر جمعی تسلیم ملا عبدالکریم نمود باصرار

حاضرین

حاضرین درجعبه را باز نمود وگفت مأمور باین هستم که این
امانت را ببهاءالله برسانم وبیش ازاین ازمن سؤال
منمائید که نتوانم گفت ازکثرت الحاح حاضرین لوح آبی
بزرگی بیرون آورد که درنهایت لطافت وبخط خفی
خوش شکسته بغایت ظرافت واتقان نوشته وبقسمی
درهم بهیئت هیکل انسانی مرقوم نموده بود که گمان میشد
یکقطعه مرکب برکاغذ است چون آن لوح را خواندند
سیصد وشصت اشتقاق ازکلمهٔ بها نموده بود و
ملا عبدالکریم آن امانت را بمحلش رساند باری

برسر اصل حکایت رویم امیرکبیر فرمان ثانی برای برادر خویش
میرزا حسنخان صادر فرمود و مضمون فرمان از علمای
اعلام تبریز که رکن رکین مذهب جعفر علیه السلام و حصن
حصین طریقهٔ اثناعشریه اند فتوای صحیح صریح گرفته فوج
ارامنهٔ ارومیه را حاضر ساخته در ملأ ناس باب را
آویخته امر بشلیک فوج نماید میرزا حسنخان فراش باشی
خویش را احضار نمود و دستور العمل داد باب را عمامه
و شال که علامت سیادت بود برداشته و با چهارتن
از تابعان بمیدان سربازخانهٔ تبریز آورده در حجرهٔ

محبوس

محبوس نمودند و چهل سرباز از ارامنهٔ تبریز مستحفظ قرار دادند
روز ثانی فراش باشی باب را با یک جوانی که مسمی باقا محمد علی
و از نجبای تبریز بود بفتوای عالم مجتهد ملا محمد مامقانی و مجتهد
ثانی میرزا باقر و مجتهد ثالث ملا مرتضی قلی وغیره تسلیم سام
خان سرتیپ فوج ارامنهٔ ارومیه نمود در وسط پایهٔ همان
حجره که محبوس بودند میخ آهنی کوفتند و دو ریسمان
آویختند بیک ریسمان باب را و بریسمان دیگر آقا محمد
علی را معلق نموده محکم ساختند بقسمیکه سر آن جوان بر
سینهٔ باب بود و اطراف بامها از کثرت جمعیت

موج میزد یکفوج سرباز سه صف بستند صف اول شلیک
نمود و از پی صف ثانی آتش داد و از پس صف ثالث
تیرباران نمود دخان عظیمی از آتش شلیک حاصل شد
چون دود متلاشی گشت آن جوان را ایستاده و باب را
در همان حجره که در پایه اش آویخته بودند در نزد کاتبش
آقا سید حسین نشسته دیدند بهیچیک ادنی آسیبی رسیده
بود سام خان مسیحی گفت ما را معاف بدارید نوبت
خدمت بفوج دیگر رسید و فراش باشی دست کشید
آقا جان بیک خمسه سرتیپ فوج خاصه پیش آمد و باب را

با آنجوان

با آنجوان دوباره بهمان میخ بستند و باب بعضی صحبتها
میداشت معدودی فارسی دان فهمیدند و سائرین صدائی
میشنیدند باری سرتیپ فوج خویش را حاضر ساخت
پیش از ظهر بیست هشتم شعبان سنه هزار و دویست
و شصت و شش یکمرتبه امر بشلیک نمود در این شلیک گلولها
چنان تأثیر نموده بود که سینه مشبک گشته و اعضا کلّ
تشریح شد مگر صورت که اندکی آزرده شده بود بعد
آن دو جسم را از میدان بخارج شهر بکنار خندق نقل
نمودند و آن شب در کنار خندق ماند روز ثانی قونسل روس

بانقّاش حاضر شد ونقش آن دو جسد را بوضعی که درکنار
خندق افتاده بود برداشت شب ثانی نیمهٔ شب بابیان
آن دو جسد را در بردند و روز ثالث مردم چون جسد را
نیافتند بعضی گمان نمودند که جانوران خوردند حتّی
بر رؤس منابر علما اعلان کردند که جسم طاهر امام
معصوم و شیعهٔ خالص از تعرض سباع وحشرات وجوارح
محفوظ است وجسد این شخص را درندگان دریدند لکن
بعد از تحقیق وتدقیق تام تحقق یافت که چون باب جمیع
نوشتجات وما یحتاج خویش را متفرق ساخت

واز قرائن واضح ومشهود بود که عنقریب این وقایع وقوع
خواهد یافت لهذا روز ثانی این وقوعات سلیمان خان
پسر یحیی خان که از فدائیان باب وخوانین آذربایجان
بود حاضر ویکسر در خانهٔ کلانتر تبریز وارد وچون کلانتر
دوست قدیم ویار وندیم او بود وکذشته شخصی عارف
مشرب وباهیچ طایفه کره وملالی نداشت سلیمان
خان این سر را پیش او فاش نمود که امشب با چند نفر
بانواع وسائل وتدبیر در استخلاص جسد میکوشیم
واکر چنانچه ممکن نشد هرچه بادا باد هجوم مینمائیم بامقصود

میرسیم و یا جان رایگان در این راه می افشانیم کلانتر
گفت هیچ اینگونه مشقات لازم نیست حاجی الله یار
نامی را از خواص خویش فرستاد بدون تعب و مشقت
بهر وسیله و اسبابی بود جسد را آورده بحاجی سلیمان
خان تسلیم کرد و چون صبح شد قراولها بجهت عذر
خویش گفتند که درندگان خوردند آن شب آن جسد را
در کارخانهٔ شخص میلانی بابی محفوظ نموده روز دیگر صندوق
ساخته در صندوق نهاده امانت گذاشتند بعد
بموجب تعلیماتیکه از طهران رسید از آذربایجان حرکت

داده بکلی این قضیه مستور ماند باری در این سنه شصت
و شش و هفت در جمیع ایران آتش بخانمان بابیان افتاده
هر نفسی در هر ده کده بود و ادنی احتمالی میرفت از زیر
شمشیر گذشت بیشتر از چهار هزار نفر کشته و جمع غفیری
اطفال و نساء بیکس و پرستار پریشان و سرگشته
پامال شده تلف گشتند و جمیع این وقوعات مجرد
استقلالیت رأی و امر میرزا تقیخان مجری شد
و همچو گمان مینمود که باجرآء سیاست قاهره این طائفه
مضمحل و ناپدید شوند بقسمیکه اثر و خبر منقطع خواهد گشت

مدّت جزئی نگذشت عکس تصوّر ظهور نمود و تکثّر تحقّق
یافت شعله بلندتر شد و سرایت سریعتر خطب عظیم شد
وآوازه بسائر اقالیم رسید اوّل منحصر بایران بود دیگر سرایت
بسائر جهان کرد تزلزل و اضطراب تأثیر ثبوت و رسوخ
نمود و شدائد و عذاب علّت قبول و انجذاب شد
نفس وقوعات سبب تأثّر گشت و تأثّر بادی تفحّص و تفکّر
بادی تزاید گردید از سوء تدبیر وزراء این بنیان حصین
وزرین گشت و این اساس متین و رصین پیش امر عادی
شمرده میشد بعد در انظار اهمیّت شدید حاصل نمود از

آفاق جهان بسیاری عزم ایران نمودند و بجان جویا
گشتند و اینگونه امور وجدانیه در جهان تجربه شده
خرق سبب التیامست و زجر علّت اهتمام منع باعث
تشویق است و تهدید بادی تحریص ریشه در حقیقت
قلوب پنهان و شاخ نمودار و عیان چون شاخی
قطع شود شاخهای دیگر بروید چنانچه ملاحظه میشود
که در ممالک دیگر چون اینگونه امور حاصل شود از عدم
اعتنا و قلّت اهتمام خود بخود خاموش گردد چه که
تا بحال در ممالک اروپ از اموریکه تعلّق بوجدان دارد

بسیار پدیدار شده لکن عدم تعرض و تعصب از اهمیت
انداخته در اندک مدتی محو و پریشان گردید بعد از این وقعه
خطای عظیمی و جسارت و ذنب جسیمی از شخص بابی سرزد
که صفحهٔ تاریخ این طائفه را سیاه و در جهان خیت
بدنام نمود و خلاصه آن واقعه اینست که در زمانیکه باب
مقیم آذربایجان بود صادق نامی جوان ارادت تام
بباب یافته و شب و روز بخدمت مشغول و از فکر و هوش
مسلوب بود چون واقعهٔ باب در تبریز واقع شد انجام
بزعم خویش باوهام خونخواهی افتاد و از این جهت

که از تفاصیل

که از تفاصیل وقایع و استقلالیت امیر نظام و مطلق
العنانی و استبداد او خبر نداشت که این قضیه قطعیاً
بدون اطلاع دربار پادشاهی صدور یافته و وزیر کبیر
خودسرانه باستقلالیت تامه امر نموده بلکه بحسب عادت
و رسوم گمان نمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و
اطلاعی بوده لهذا از نادانی و جنون و طالع واژگون
بلکه بمجرد دیوانگی از تبریز برخاسته یکسر بطهران آمد
و یکنفر دیگر با او همداستان شد و چون موکب
شهریاری در شمیران مقر داشت بآن سمت توجه نموده

العیاذ بالله جسارتی آرا و سر زد که لسان تقریر نتواند و قلم
تحریر نخواهد لکن لله الحمد والمنة که آن دیوانه در طپانچه
صاچمه نهاده و هیچه گمان کرده که این از جمیع مرتبات
ممتاز و بهتر است باری بغتةً قیامتی برپا شد و بقسمی این
طایفه بدنام شد که هنوز آنچه میکوشند و میجوشند که از
شومی و بدنامی و رسوائی این قضیه نجات یابند میسر نمیشود
از بدایت ظهور باب تا بحال حکایت کنند و چون رشتهٔ
کلام باین قضیه کشد شرمسار شوند و سر از خجالت برندارند
و از متجاسر بیزاری جویند و او را هادم بنیان شمرند و علت

بخجلت

بخجلت لسان باری بعد از وقوع این خطب جسیم جمیع اینطائفه
متهم شدند و در بدایت تحقیق و تفحص در میان نبود لکن
بعد محض عدالت قرار بفحص و تدقیق و تحقیق گردید جمیع معترفین
اینطائفه باتهام افتادند بهاءالله در قریهٔ افچه که یکمنزلی
طهران بود صیفیه در تابستان نموده بود چون این اخبار
شیوع یافت و بنای سیاست شد هر کس توانست
در گوشهٔ پنهان شد یا آوارهٔ اوطان از جمله میرزا یحیی
برادر بهاءالله پنهان شد و فراری و سرگردان بلباس
درویشی کشکول بدست از راه رشت سرگشته کوه و دشت

گردید لکن بهاءالله در کمال سکون و قرار از افجه سوار
شده بنیاوران که مقر موکب شاهی و محل اردوی شهریاری
بود وارد بمحض ورود در تحت توقیف در آمد و یک فوج
او را محافظهٔ شدید مینمودند و بعد از چند روز سؤال و جواب
در تحت سلاسل و اغلال از شمران بزندان طهران حرکت
دادند و اینگونه شدت و سیاست از فرط الحاح حاجی
علی خان حاجب الدوله بود و هیچ امید نجات نبود
تا آنکه اعلیحضرت پادشاهی بنفس نفیس تأنّی و بواسطهٔ
وزرای دربار تاجداری این قضیه را از جزئی و کلی

تحقیق

تحقیق و تدقیق فرمودند و از بهاءالله در این خصوص چون سؤال
شد در جواب گفت نفس واقعه بر حقیقت حال دلالت میکند
و شهادت میدهد که این کار آدمی بیفکر و عقل و دانش است
چه که شخص عاقل در طپانچه صاچمه ننهد و چنین امر خطیری را
تصدی نماید اقلاً نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را انتظام
و ارتباطی باشد از همین کیفیت واقعه مثل آفتاب روشن
و واضح گردد که کار امثال من نیست باری ثابت و مبرهن
شد که متجاسر خودسرانه بگمان واهی خونخواهی آقای
خویش متصدی این امر عظیم و خطب جسیم گشته دخلی بکسی

نداشته و چون حقیقت حال آشکار شد برائت بهاءالله
از این تهمت ثابت گشت بقسمیکه از برای احدی شبهه نماند
و حکم در باره پاکی و آزادگی او از این قضیه صادر و معلوم و
واضح شد که آنچه در حق او مجری شده از سعایت بدخواهان
و عجله و طیش حاجب الدوله واقع گشته لهذا دولت
جاوید مدت خواست که بعضی منهوبات اموال و املاک
را رد و باین سبب دلجوئی نماید لکن چون مفقود کلی
و موجود جزئی کسی در صدد اخذ بر نیامد بلکه بهاءالله
استیذان هجرت بعتبات عالیات نمود و بعد از

چندماه

چندماه باذن پادشاهی و اجازهٔ صدراعظم و همراهی
غلام شاهی مسافرت عتبات نمود باری بر سر اصل
مطلب رویم از باب توقیعات زیاد در دست ناس
باقی بعضی تفسیر و تأویل آیات قرآن و برخی مناجات
و خطب و اشارات مضامین بعضی مواعظ و نصائح و
بیان مراتب توحید و اثبات نبوت خاصهٔ سرور کائنات
و بحسب مفهوم تشویق بر تصحیح اخلاق و انقطاع از شئون
دنیا و تعلق بنفحات الله ولکن خلاصه و نتیجهٔ مصنفات
نعوت و اوصاف حقیقت شاخصه که منظور و مقصود

ومحبوب ومطلوب او بوده وبس وظهور خویش را مقام
تبشیر شمرده وحقیقت خود را واسطهٔ ظهور اعظم کمالات
آن دانسته وفی الحقیقه در شب و روز دقیقهٔ از ذکر
او فتور نداشت وجمیع تابعان را بانتظار طلوع او دلالت
مینمود بقسمیکه در تالیفات خویش بیان مینماید که من از آن
کتاب اعظم حرفی واز آن بحر بی پایان شبنمی هستم
وچون او ظاهر گردد حقیقت واسرار ورموز واشارات
من مشهود شود وچنین این امر در مراتب وجود وصعود ترقّی
نموده بمقام احسن التقویم فائز وبخلعت فتبارک الله

جن

احسن الخالقین مزین گردد واین قضیه در سنهٔ شصت و
که مطابق عدد سنه بعد حین است کشف نقاب کند و
تری الجبال تحسبها جامدة وهی تمرّ مرّ السحاب تحقق
یابد باری باصطلاح خویش چنان وصفی نموده که وصول
بموهبت الهیّه وحصول اعظم درجات کمالات عوالم
انسانیّه را منوط بمحبّت او شمرده وچنان بشعلهٔ او مشتعل
بود که در قلعهٔ ماکو ذکرش در شبهای ظلمانی شمع نورانی
او گشته ودر تنگنای حبس چهریق یادش نعم الرفیق شده
وفسحت روحانی یافته از بادهٔ او مخمور بود وبیاد او مسرور

جمیع تابعان در انتظار طلوع آن آثار و کل محرمانش در جستجوی
ظهور اخبار بودند و از بدایت ظهور باب در طهران که آن را
باب ارض مقدس خوانده جوانی بود از خاندان وزارت
و از سلالهٔ نجابت از هر جهت آراسته و بپاکی و آزادگی
پیراسته هر چند جامع علو نسب و سمو حسب بود و اسلافش
در ایران مشاهیر رجال و محط رحال بودند لکن از دودمان
علما و خاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت نشو و نما
در میان سلسلهٔ وزرا از خویش و بیگانه بیگانگی معروف
و از کودکی بفرزانگی مشار بالبنان و منظور نظر

عاقلان

عاقلان بود بر نهج اجداد تدرج در مراتب عالیه نخواست
و ترقی بمقامات سامیهٔ فانیه نجست فرط لیاقتش مسلّم کل بود
و کثرت ذکا و فطانتش مسلّم جمیع در انظار عموم جلوهٔ
غریبی داشت و در مجامع و محافل نطق و بیانی عجیب
با وجود عدم تدریس و تدرس از حدت ذکا و کثرت
نُهی در عنفوان جوانی چون در مجالس مباحث مسائل
الهی و دقائق حکمت نامتناهی حاضر گشتی و در محضر
جمع غفیر علما و فضلا زبان گشودی کل حاضرین حیران
و این را نوعی از خارق عادات ذکا فطری عالم

انسانی شمردندی از صغر سن محل امید و شخص وحید
خاندان و دودمان بلکه ملجأ و پناه ایشان بودی
باری با وجود این احوال و اطوار چون بر سر کلاه
داشت و بر شانه موی پریشان کسی تصور نمینمود
که مصدر اینگونه امور گردد و یا موج طوفانش باوج
این سما رسد چون مسئلهٔ باب شیوع یافت آثار میلان
از او ظاهر گشت در بدایت خویش و پیوند و کودک
وارجمند سلسلهٔ خویش را دلالت نمود بعد روز و شبانه
همت خود را بدعوت دوست و بیگانه گماشت و با استقامت

عظیم

عظیم برخاست و از هر جهت بمنتهای اتقان در تمهید
مبادی و توطید ارکان اولی آن جمع تشبث نمود و از
هر جهت در حمایت و صیانت آن نفوس میکوشید
و چون در طهران این اساس را استوار نمود بمازندران
شتافت در آنجا در مجامع و محافل و مجالس و منازل
و مساجد و مدارس بیان و تبیانی عظیم آشکار نمود
و هر نفسی گشایش جبین او دید و یا ستایش مبین او
شنید برهان جلی و مغناطیس خفی و جذب شدید او را بعین
شهود ادراک نمود جمع غفیر از غنی و فقیر و علمای نحریر

منجذب تقریر او گشتند و دست از دل و جان شستند
و چنان برافروختند که در زیر شمشیر رقص کنان
جان بباختند از جمله روزی چهار عالم فاضل از
مجتهدین نور در محضرش حاضر شدند چنان بیان نمود
که هر چهار بی اختیار شده استدعای قبول در
خدمت نمودند چه که بقوهٔ تقریر که چون سحر اعجاز مبین بود
آن افاضل علما را اقناع نمود که شما فی الحقیقه
طفل سبق خوانید و از جملهٔ مبتدیان لهذا باید
از بدایت الف و با بخوانید چند مجلس مفصل در تفسیر

و شرح

و شرح نقطه و الف مطلقه منتهی شد که حضار علما مبهوت
گشتند و از جوش و خروش بحر بیان او متحیر و مدهوش
شدند آوازهٔ این حکایت بسمع قریب و بعید رسید و
ممانعین را یأس شدید حاصل شد صفحات نور از
این وقایع پر شوق و شور گشت و ولولهٔ این فتنه و آشوب
گوش زد اهل بارفروش شد مجتهد اعظم نور ملا محمد
در قشلاق بود چون این وقوعات را استماع نمود
دو نفر از اجلهٔ علمای متبحرین که فصاحتی عجیب و بلاغتی
غریب و حجتی قاطع و براهینی لامع داشتند فرستاد

تا این آتش را خاموش نمایند و آن شخص جوان را
بقوت برهان مغلوب و مقهور نموده تائب و یا خود از فوز
و نجاح مقاصد خویش خائب سازند سبحان الله از
عجائب مقدرات آن دو عالم چون در محضر آن جوان
وارد شدند و امواج بیان او را دیدند و قوه برهان او را
شنیدند چون گل شکفته و مانند جمع آشفته گشتند
و از محراب و منبر و مسند و مندر و ثروت و زیور وجاهت
شام و سحر گذشتند و بر اعلاء مقاصد آن شخص قیام
کردند بلکه مجتهد اعظم را نیز دلالت بر تسلیم نمودند و چون

آنجوان

آن جوان با نطقی چون سیل جاری عازم آمل و ساری
بود در قشلاق نور با آن عالم نحریر و مجتهد جلیل ملاقات
نمود و از اطراف ناس اجتماع نمودند و منتظر نتیجه بودند
جناب فاضل مجتهد هر چند در فضل مسلم و در علم اعلم معاصرین
خویش بود لکن بجهت مباحثه و محاجه استخاره فرمودند
موافق نیامد عذر خواستند و بوقت دیگر مرهون نمودند
عجز و قصور مفهوم و مظنون شد و سبب اقبال و ثبوت
و رسوخ ناس گشت مختصر اینست چندی در آنصفحات
در گردش بود بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع

بطهران نمود و در سر مخابره و ارتباط با باب داشت
و واسطهٔ این مخابره ملا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن
عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاءالله
در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس باو مایل
با ملا عبدالکریم در اینخصوص مصلحت دیدند که با وجود
هیجان علما و تعرض حزب اعظم ایران و قوهٔ قاهرهٔ
امیر نظام باب و بهاءالله هر دو در مخاطرهٔ عظیمه
و تحت سیاست شدیده اند پس چاره باید نمود که افکار
متوجه شخص غائبی شود و باین وسیله بهاءالله محفوظ

از تعرض

از تعرض ناس ماند و چون نظر ببعضی ملاحظات شخص خارجی را
مصلحت ندانستند قرعهٔ این فال را بنام برادر بهاءالله میرزا
یحیی زدند باری بتأیید و تعلیم بهاءالله او را مشهور و در لسان
آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب
ظاهر بباب مرقوم نمودند و چون مخابرات سریه در میان بود
این رأی را باب بنهایت پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی
و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر
عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاءالله با وجود آنکه معروف
و مشهور بود محفوظ و مصون ماند این پرده سبب شد که کسی

از خارج تفرس نمود و بخیال تعرض نیفتاد تا آنکه بهاء الله

باذن پادشاهی خارج از طهران و ماذون سفر عتبات

عالیات شد چون ببغداد رسید و هلال ماه محرم سنهٔ

شصت و نه که در کتب باب بسنهٔ بعد حین تعبیر و وعد ظهور

حقیقت امر و اسرار خویش نموده از افق عالم دمید

از قرار مذکور این سرّ سر بسته میان داخل و خارج

مشهور گشت بهاء الله با استقامت عظیمه در میان ناس

هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در لباس تبدیل گاهی

در نواحی و ضواحی بغداد بجهت تستّر ببعضی حرف مشغول

وگاهی

وگاهی در نفس بغداد بلباس اعراب بسر میبرد باری بهاء الله

بقسمی حرکت نمود که قلوب اینطائفه منجذب و اکثر اهالی عراق

ساکت و صامت و بعضی متحیر و برخی متغیر بودند بعد

از یکسال توقف دست از جمیع شئون گسسته و اقربا و

تعلقات را ترک نموده بدون اطلاع اتباع تنها و منفرد

بیهمراه و معین و انیس و رفیق از عراق سفر نمود و قریب

دو سال در کردستان عثمانی اکثر اوقات در محلّی دور از

آبادی در کوه مسمّی بسرگلو منزل داشت گاه گاهی نادراً

بسلیمانیه تردد داشت چندی نگذشت که افاضل علمای

آن صفحات بوئی از اطوار و احوال او برده در حلّ بعضی مسائل
مشکله از معضلات مسائل الهیه با او محاوره مینمودند و چون
آثار کافیه و بیانات شافیه از او مشاهده نمودند نهایت احترام
و رعایت را مجری داشتند بناءً علیه شهرت عظیمه و صیت
غریبی در آن صفحات حاصل نمود و خبر منقطع او باطراف و
اکناف شیوع یافت که شخص غریبی ایرانی در صفحات سلیمانیه
که از قدیم منشأ علمای نحریر اهل سنّه بوده پیدا شده و اهل آن
دیار در ستایش او زبان گشوده اند از این خبر مسموع معلوم
شد که آن شخص بهاءالله معهود است لهذا چند نفر بآنجا

شتافتند

شتافتند و تضرّع و زاری آغاز نمودند کثرت تضرّع جمیع
سبب رجوع گردید و هرچند این طائفه از این وقوعات عظیمه
از قتل رئیس و سائره تزلزل و اضطرابی حاصل ننمودند بلکه
تکثّر و تزاید نمودند لکن باب چون در بدایت تأسیس بود که قتیل
گشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و سلوک و تکلیف
خویش بیخبر بودند اساسشان مجرد محبّت باب بود و این بیخبری
سبب شد که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت و
چون تعرّض شدید دیدند دست بمدافعه گشودند لکن بعد
از رجوع بهاءالله در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح

الملوک حاکم نشاید اینست که هر قوه را معطل و معوق
توان نمود جز فکر و اندیشه را که حتی انسان بنفسه منع اندیشه
و خاطر خویش نتواند و سدّ هواجس و ضمائر خود نتماید
باری انصافش اینست که قریب سی و پنجسالست که ازاین
طائفه مخالف دولت و مغایر ملت امری حادث نشده
و مشاهده نگشته و در این مدت مدیده باوجود آنکه کثرت
وجمعیتشان اضعاف مضاعف سابقست صدائی از جائی
بلند نه جز آنکه هرچند وقت علمای اعلام و فضلای کرام
فی الحقیقه بجهت اعلای این صیت در جهان و بیدار

نمودن ناس حکم بقتل چند نفس مینمایند چه که چون بتحقیق نظر
کنی اینگونه تعرض تدمیر نه بلکه تعمیر است خاموش و نسیان
نگردد بلکه پرجوش و اعلان شود باری حکایت مختصری نقل کنم
از وقوعات شخصی تعرض شدید و اذیت کلی بشخصی بابی
نموده متعدی علیه دست بقصاص گشود و بانتقام برخاست
و بر متعدی تشهیر سلاح نمود و چون معرض تهدید و توبیخ
اینطائفه گشت فرار اختیار کرد و چون بهمدان رسید
صفتش معلوم شد علما آنرا چون از سلسلهٔ علما بود تبند
بابی شدند و تسلیم حکومت نمودند و باجرای تعزیر حکم کردند

از قضا درجیب گریبان او نوشته از بهاءالله بیرون آمد
که مضمون آن ملامت بر قصد قصاص و زجر و توبیخ بر طلب
انتقام بود و در منع از اتباع شهوات از جمله مضمون این
عبارات مندرج یافتند انّ الله بریٌ من المفسدین و
همچنین ان تُقتلوا خیرٌ لکم من ان تَقتُلوا واذا عوقبتم فعلیکم بولاة
الأمور و ملاذ الجمهور وان اهملتم فوضوا الأمور الی الرّب الغفور
هذه سمة المخلصین وصفة الموقنین حاکم چون مطّلع
براین نوشته شد بآن شخص خطاب نمود که بحکم رئیس مطاع
خویش تأدیب لازم و سیاست و تعذیب واجب شد

کتابخانه مجلس شورا

آن شخص در جواب گفت اگر جمیع نصایح او را مجری بدارید من از
عقوبت و هلاکت نهایت ممنونیّت دارم حاکم تبسّم نمود و
آن شخص را رها نمود باری در تربیت و تشویق بحسن اخلاق
و تحصیل معارف و فنون آفاق و حسن سلوک با جمیع طوائف
عالم و خیرخواهی کلّ امم و تألیف و اتّحاد و اطاعت و انقیاد
و تربیت اطفال و تحصیل ما یحتاج الیه عالم انسان و تأسیس
سعادت حقیقیّهٔ مردمان بهاءالله نهایت کوشش نموده
متصلاً باطراف صحائف نصائح ارسال مینمود و تأثیر
عجیبی حاصل و بعد از نهایت جستجو و تفحّص بعضی از آن مراسلات

ملاحظه شد و بعضی فقرات آن مرقوم میشود آن رسائل
جمیع در تهذیب اخلاق و تشویق بر حسن آداب و توبیخ
بعضی از افراد و تشبّثی از اهل فساد بود از جمله این عبارت
مذکور بود لیس ذلّتی سجنی لعمری انّه عزّلی بل الذّلّة عمل احبّائی
الّذین ینسبون انفسهم الینا و یتّبعون الشّیطان فی اعمالهم
منهم من اخذ الهوی و اعرض عمّا امر به و منهم من اتّبع
الحقّ بالهدی فالّذین ارتکبوا الفحشآء و تمسّکوا بالدّنیا
انّهم لیسوا من اهل البهآء و همچنین طوبی لمن تزیّن بطراز
الآداب و الأخلاق انّه ممّن نصر ربّه بالعمل الواضح المبین و

همچنین

همچنین هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان حقّ جلّ جلاله
از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری
امینی فرستاده اس اساس دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب
مختلفه و سبل متعدّده را سبب و علّت بغضا ننمائید
این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد
ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر
بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل
توحید کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی
از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّاً لله و لعباده

براین عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه وبغضای مذهبی نار یست
عالم سوز واطفای آن بسیار صعب مکر ید قدرت الهی ناس را
ازاین بلای عقیم نجات بخشد درمحاربهٔ واقعهٔ بین دولتین
ملاحظه نمائید طرفین ازمال وجان کذشتند چه مقدار قریها
کان لم یکن مشاهده شد مشکوة بیان را اینکلمه بمثابهٔ مصباح
است ای اهل عالم همه بار یکدارید وبرک یکشاخسار
بکمال محبّت واتّحاد ومودّت واتّفاق سلوک نمائید
قسم بآفتاب حقیقت نور اتّفاق آفاق را روشن ومنوّر سازد
حق آکاه کواه این کفتار بوده وهست جهد نمائید تا باینمقام

بلند اعلی که مقام صیانت وحفظ عالم انسانیت فائز شوید
این قصد سلطان مقاصد واین امل ملیک آمال امیدواریم حق
ملوک عالم را تأیید فرماید تا از تجلیات انوار آفتاب عدل
عالم را منوّر نمایند ومزیّن دارند کاهی بلسان شریعت
وهنکامی بلسان حقیقت وطریقت نطق نمودیم ومقصد
اقصی وغایهٔ قصوی ظهور اینمقام بلند اعلی بوده وکفی
بالله شهیدا ای دوستان با جمیع اهل عالم بروح وریحان
معاشرت نمائید اکر نزد شما کلمهٔ ویا جوهریست که دون شما
از آن محروم بلسان محبّت وشفقت القا نمائید وبنمائید

اگر قبول شد واثر نمود مقصد حاصل والّا اورا باو گذارید

و درباره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوبست

و مائده روح و بمثابه معانیست از برای الفاظ و مانند

افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی

اگر اهل توحید در اعصار اخیره بشریعت غرّا بعد از حضرت خاتم

روح ما سواه فداه عمل مینمودند و بذیلش تشبّث بنیان

حصن امر متزعزع نمیشد و مدائن معموره خراب نمیگشت

بلکه مدن و قری بطراز امن و امان مزیّن و فائز از غفلت

و اختلاف امّت مرحومه و دخان انفس شریره ملّت بیضا

تیره

تیره و ضعیف مشاهده میشود اگر عامل میشدند از انوار آفتاب

عدل غافل نمیگشتند اینمظلوم از اوّل ایّام الی حین بین

ایادی غافلین مبتلی گاهی بعراق و هنگامی بادرنه

و از آنجا بعکّا که منفای قاتلین و سارقین بوده من غیر

جهت ما را نفی نمودند و از این سجن اعظم معلوم نیست

بکجا و چه جا محلّ کبریم العلم عند الله ربّ العرش والثّری

و ربّ الکرسیّ الرّفیع ما در هر محلّ باشیم و هرچه بر ما وارد

شود باید اولیا بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلی

ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند

آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع کلمهٔ توحید بوده
و هست خذوا امر الله و تمسّکوا به انّه نزّل من لدن آمر حکیم
با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را بما تنتفع به انفسهم دلالت
کردیم و راه نمودیم قسم بآفتاب حقیقت که از اعلی افق
عالم اشراق نموده اهل بهاء جز عمار و اصلاح عالم و
تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس
بصدق و صفا بوده اند ظاهرشان عین باطن و باطن نفس
ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه امام وجوه ظاهر
و هویدا نفس اعمال گواه این مقال امروز هر صاحب بصری

از اعمال

از اعمال و آثار بمقصود پی برد و از گفتار و رفتار مراد اهل
بهاء آگاهی یابد امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر
و امطار سحاب فضل و عنایتش در کلّ حین نازل در ایام توقّف
در عراق این مظلوم با جمیع احزاب بی پرده و حجاب
جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و
بوفاق خارج باب فضل بر وجوه کلّ مفتوح با عاصی و مطیع
در ظاهر یکقسم معاشر که شاید بدکاران بدریای بخشش
بی پایان پی برند تجلّیات اسم ستّار بقسمی ظاهر که بدکار
گمان مینمود از اخیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند

وهیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب ناس راسبب
بعضی از علمای ایران و اعمال ناشایستهٔ جهال بوده مقصود
از علما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را از شاطی
بحر احدیه منع نموده اند والا عالم عامل و حکیم عادل بمثابه
روحند از برای جسد عالم طوبی از برای عالمیکه تارکش
بتاج عدل مزیّن و هیکلش بطراز انصاف مفتخر قلم
نصح دوستانرا وصیّت میفرماید بمحبّت و شفقت و حکمت
و مدارا امر مینماید مظلوم امروز مسجون ناصرا و جنود اعمال
و اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفنگ و توپ یکعمل پاک

عالم خاک را جنت علیا نماید ای دوستان باخلاق مرضیه
و اعمال طیبه مظلوم را نصرت نمائید الیوم هر نفسی اراده
بلوغ باعلی المقام نماید باید بما عنده ناظر نباشد بل بما عند الله
ليس له ان ينظر الى ما ينفعه بل الى ما ترتفع به كلمة الله المطاعة
قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدس باشد چه که سلاح
موحدین و مقرّبین تقوی الله بوده و هست اوست درعیکه
انسان را از سهام بغی و فحشا حفظ مینماید لازال رایت
تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب بها فتح
المقرّبون مدن القلوب باذن الله ربّ الجنود عالم را

ظلمت احاطه نموده سراجیکه روشنی بخشد حکمت بوده و هست
مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه نمود و از حکمت
ملاحظهٔ مقاماتست و سخن گفتن باندازه و شأن و از حکمت
حزم است چه که انسان نباید هر نفسی هرچه بگوید قبول نماید
در جمیع احوال از حق جلّ جلاله بطلبید عبادش را از رحیق
مختوم و انوار اسم قیّوم محروم نفرماید یا احبّاء الله
انّ قلم الصّدق یوصیکم بالامانة الکبری لعمر الله نورها
اظهر من نور الشّمس قد خسف کلّ نور عند نورها و ضیائها
و اشراقها از حق میطلبیم مدن و دیارش را از اشراقات

انوار شمس امانت محروم نفرماید جمیع را در لیالی و ایّام
بامانت و عفت و صفا و وفا دلالت نمودیم و باعمال طیّبه
و اخلاق مرضیّه وصیّت کردیم در لیالی و ایّام صریر قلم مرتفع
و لسان ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل سطوت
صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت تفویض سی سنه
و ازید آنچه بر این حزب مظلوم وارد صبر نموده اند و بخدا
واگذاشته اند هر صاحب عدل و انصاف بر آنچه ذکر شد
شهادت داده و میدهد این مظلوم در اینمدّت بمواعظ حسنه
و نصایح شافیهٔ کافیه تشبّث نمود تا بر کلّ ثابت و واضح

شد که این مظلوم از برای کنوز مودعهٔ در نفوس خود را هدف
سهام بلایا نموده نزاع و جدال شأن درنده های ارض بوده
و هست اعمال پسندیده شأن انسان تبارک الرحمن الذی
خلق الانسان علمه البیان بعد از همهٔ زحمتها نه امراء دولت
راضی نه علماء ملت یکنفس یافت نشد که تلقاء امام درگاه حضرت
پادشاه خلد الله ملکه کلمهٔ بگوید لن یصیبنا الا ما کتب الله
لنا بمعروف عمل نمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت انصاف
بمثابهٔ عنقا شد و صدق مانند کبریت احمر نفسی بخیر تکلم ننمود
گویا عدل بمثابهٔ اهل حق مبغوض عباد و مطرود بلاد گشته

سبحان الله

سبحان الله در مقدمهٔ ارض طا احدی بما حکم به الله تکلم ننمود
نظر باظهار قدرت و ابراز خدمت در حضور سلطان خلد الله
ملکه معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته اند امثال آن نفوس
قطره را دریا نمایند و ذره را آفتاب بیت گلین را حصن متین
گویند و از حق مبین چشم پوشند جمعی مصلحین عالم را تهمت
فساد اخذ نمودند لعمر الله آن نفوس جز عزت دولت و محبت
ملت قصدی و املی نداشته و ندارند تلقاء گفته و تلقاء میگویند
و فی سبیل الله سالکند ای دوستان از مقصود عالمیان
مسئلت نمائید حضرت سلطان خلد الله ملکه را تأیید فرماید

تا از انوار آفتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز امن و امان
مزین گردد از قرار مذکور بصرافت طبع مبارک بستگان را
گشود و مقیدین را آزادی بخشود بعضی از امور عرضش
امام وجوه عباد فرض است و اظهارش از سجیهٔ ابرار
تا اخیار مطلع شوند و آگاه گردند انه یلهم من یشاء بما اراد
و هو المقتدر الآمر العلیم الحکیم از آن ارض کلمهٔ بسمع
مظلوم رسید که فی الحقیقة سبب حیرت شد نواب والا
معتمد الدوله فرهاد میرزا دربارهٔ مسجون فرموده آنچه ذکرش
محبوب نه اینمظلوم با ایشان و امثال ایشان بسیار کم

ملاقات

ملاقات نموده آنچه در نظر است دو بار در مرغ محلهٔ شمیران
که مقر مظلوم بود تشریف آوردند دفعهٔ اولی عصر یومی و ثانی
یوم جمعه صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت
فرمودند ایشان عالم و آگاهند نباید بغیر حق تکلم نمایند اگر نفسی
خدمت ایشان رسید اینکلمه را امام وجه از قبل مظلوم مذکور
دارد یا ابن الملک اسئل من حضرتک العدل و الانصاف
فیما ورد علی هذا المظلوم الغریب طوبی از برای نفسیکه
شبهات اهل هوی او را از اظهار عدل باز نداشت و از انوار
نیر انصاف محروم ننمود یا اولیاء الله فی آخر القول نوصیکم

مرّة اخری بالعفّة والأمانة والدّيانة والصّدق والصّفا ضعوا

المنكر وخذوا المعروف هذا ما امرتم به فی كتاب الله

العليم الحكيم طوبی للعاملين   در اين حين قلم نوحه مينمايد و

ميگويد يا اوليآء الله بافق راستی ناظر باشيد و از دونش

فارغ و منقطع و آزاد لا حول ولا قوّة الّا بالله   بالجمله

در سابق در ولايات در السن و افواه مردمان در ايران

بحق اينطائفه روايات و حكايات مخالف و مباين بلكه

منافی مزيّت عالم انسانی و معارض موهبت الهی افتاد

و اشتهار يافت و چون اساس قرار و استقرار ے

حصول نمود و روش و سلوك معلوم و مشهود شد پردهٔ شبهه

و شكوك زائل گشت و حقيقت حال اينطائفه واضح و

روشن گرديد و بدرجهٔ ثبوت واصل شد كه اساس مخالف

ظنون ناس است و بنيان مباين گمان و قياس در رفتار

و كردار و اخلاق و احوال محلّ اعتراض نه اعتراض در ايران

بر بعضی ضمائر و عقائد اين طائفه است   و از قرائن احوال

چنين ملاحظه شد كه اهالی امنيّت و رسوخ بامانت و صداقت

و ديانت اينطائفه در جميع معاملات حاصل نموده اند

بر سر اصل مطلب رويم مدّت اقامت اين اشخاص در عراق

مشهور آفاق شدند چه که غربت سبب شهرت گشت بقسمیکه

بسیاری از طوائف سائره ارتباط و اتّحادی خواستند

و اسباب الفتی آراستند لکن رئیس این طائفه مقاصد

هر حزبی را دریافته درکمال سکون و سلوک و ثبوت

حرکت مینمود و تمکین احدی نمینمود بلکه بقدر امکان

بنصیحت هر یک قیام کرد و تشویق و تحریص بنوایای

حسنه و مقاصد خیریّهٔ دولت و ملّت نمود و این روش

و حرکت رئیس در عراق شهرت یافت و همچنین در مدّت

اقامت در عراق بعضی از مأمورین دول اجنبیه حسن الفت

خواستند و روابط مودّت جستند لکن رئیس موافقت ننمود

و از اتفاقات غریبه آنکه در عراق بعضی از خانوادهٔ سلطنت

با آن دول همراز گشتند و بوعد و وعید دمساز و این طائفه

لسان توبیخ گشودند و نصیحت آغاز کردند که این چه دنائت

و وضوح خیانت که انسان بجهت منافع دنیوی و فوائد

شخصی و رفاهیّت حال یا صیانت جان و مال خود را

در این وبال عظیم و خسران مبین اندازد و متصدّی امری

گردد که داعی ذلّت کبری و جالب نقمت عظمی و رسوائی

آخرت و اولی گردد هر ذلّتی را تحمّل توان نمود مگر خیانت

وطن و هر گناهی قابل عفو و مغفرتست مگر هتک ناموس
دولت و مضرّت ملّت و چنین تصوّر داشتند که دولتخواهی
نمودند و اظهار خلوص و نیکخواهی کردند و حقوق وفاداری
را مقدّس شمردند و این مقصد جلیل را فریضهٔ ذمّت
خویش دانستند و این اخبار در عراق عرب شیوع یافت
و خیرخواهان وطن زبان بشکرانه گشودند و تحسین و توقیر
فرمودند و چنین گمان میرفت که این وقایع بحضور همایون
عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم شد که بعضی از مشایخ
در عتبات عالیات که مخابره بدربار بلکه به پیشگاه دارند

درخفیه دائماً نسبت باین طائفه غرّویات و اسنادات
عجیبه داده و همچه گمان نموده که اینگونه مساعی سبب تقرّب
درگاه و علّت علوّ شأن و جاهست و چون هیچ نفسی
در دربار معدلت مدار در این خصوص بآزادی سخن نتوانست
نمود و وزرای واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکوت
میدیدند از این سعایتها و روایتها مسئلهٔ عراق در طهران
جسامت یافته و مبالغات عظیمه شده لکن جنرال
قونسولها چون بحقیقت واقف بودند معتدلانه حرکت
مینمودند تا آنکه میرزا بزرگ خان قزوینی جنرال قونسول

بغداد شد و چون این شخص اکثر اوقات خویش به بیهوشی
گذرانده از دور اندیشی در کنار بود با آن مشایخ در عراق
همعهد و میثاق گشته فکر همّت بر خرابی و اضمحلال محکم ببست
و آنچه قوّهٔ تحریر و بنان داشت صرف تقریر و بیان کرد هر روز
در سر طوماری بطهران نوشت و ایمان و پیمانی با حضرات
مشایخ نمود و لائحه منشوری بحضرت سفیر کبیر ارسال
داشت چون این تقاریر و تحاریر را پایه و اساسی نبود
جمیع بتأخیر و تسویف میگذشت تا آنکه آن مشایخ باجزال
مجلس مشورتی فراهم آوردند و جمعی علمای اعلام و مجتهدین

عظام را

عظام را در کاظمین علیهما السلام جمع نمودند و متحد و متفق
شدند و بمجتهدین کربلای معلّا و نجف اشرف نوشتند
و جمیع را دعوت نمودند بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته
از جمله عالم جلیل نحریر و فاضل نبیل شهیر خاتمة المحققین مرحوم
مغفور آلشیخ مرتضی که رئیس مسلّم کلّ بود من دون اطّلاع
حاضر شدند و چون از حقیقت مقاصد مطّلع شدند فرمودند
من بر کنه حقایق اینطائفه و اسرار و سرائر مسائل الهیّه
این فئه کماهی حقها مطّلع نیستم و تا بحال در احوال و
اطوار شان منافی کتاب مبین که داعی تکفیر باشد چیزی ندیده

ونفهمیدم لهذا امرا از این قضیّه معاف دارید هرکس تکلیف

خویش را دانسته عمل نماید باری مقصود مشایخ وقونسول بیچاره

عام بغتی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این تدبیر

عدیم التّأثیر بلکه سبب خجلت و مأیوسی شد وآن جمعیّت

مشایخ و علما و عوام که از کربلا آمده بودند پریشان شدند

درخلال این احوال مفسدین از هرطرف حتی بعضی وزرای

معزول تحریک این طائفه نمودند که بلکه تغییر منهج وسلوک

دهند ومتّصل از جمیع جهات پیغامهای کذب واراجیف

متواصل ومتواتر بود که منوی ضمیر دربار ایران قلع وقمع

واعدام

واعدام واهلاک اینطائفه است ومتّصلاً مخابره باحکومت محلیّه

ممتد وعنقریب جمیع درعراق دست بسته تسلیم ایران میکردند

لکن اینها بسکون وسکوت وقت میگذراندند وسلوک

وروش را ابداً تغییر ندادند وچون میرزا بزرگ خان ازاینگونه

حرکات نیز منوی ضمیر خویش را ترویج وحصولی نیافت

از سوء تدبیر درفکر تکدیر وتحقیر افتاد هرروز بهانهٔ جست

واهانتی کرد وولوله وآشوبی انداخت وعلم فتنه برافراخت

تا کار مشرف بر آن شد که بغتةً فساد شود وزمام امور از

دست رود وقلوب درتشویش واضطراب ونفوس درضیق

وعذاب افتد و بهر وسیله از علاج مزاج عاجز شدند و آنچه
مراجعت نمودند خائب و خاسر گشتند و چون این درد را دوائی
واین دُرد را صفائی نیافتند نه ماه مشورت نمودند و در تردد
بودند عاقبت منعاً للفساد معدودی بسلک تبعیت دولت
علیه عثمانیه داخل شدند که این ضوضاء را زائل کنند
بواسطهٔ این تدبیر تسکین فساد شد و قونسولوس دست
از تعرض کوتاه نمود لکن این قضیه را بخلاف واقع و
برعکس حقیقت بدربار پادشاهی اخبار کرد و از هر جهت
با مشائخ متفقه بوسائل تخدیش اذهان تشبث نمود نهایت

معزول و منکوب و پشیمان و پریشان گشت باصل مطلب
پردازیم یازده سال و چیزی بهاءالله در عراق عرب
اقامت نمود روش و سلوک این طائفه بقسمی واقع شد که
شهرت و صیت تزاید نمود چه که در میان ناس ظاهر و مشهور
و با جمیع طوائف معاشر و مألوف و با علما و فضلا در حل مسائل
مشکلهٔ الهیه و تحقیق حقائق مطالب معضلهٔ ربانیه مأنوس بود
از قرار روایات از عموم طوائف بحسن معاشرت و آداب
محاوره جمیع حاضرین و واردین را خوشنود مینمود این گونه
حالات و حرکات او سبب شد که گمان سحر نمودند و از خواص

علوم غریبه شمردند و در این مدت میرزا یحیی مستور و پنهان
و بر روش و سلوک سابق باقی و برقرار بود حتی چون
فرمان اعلیحضرت پادشاه عثمانی بحرکت بهاءالله از
بغداد صادر شد میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه مرافقت
کاهی تصوّر سفر هندوستان نمود و کاهی قرار در ترکستان
و چون مصمم بهیچیک از این دو رای نشد عاقبت بخواهش
خویش پیش از جمیع بهیئت درویش در لباس خفا
و تبدیل عازم کرکوک و اربیل شد و از آنجا بحرکت متواصل
واصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد شدند در کنار

در کنار قافله منزل و مأوی نمود باوجود آنکه در آن سفر حکام و
مأمورین کمال رعایت و احترام را مجری داشتند و حرکت
و قرار بحشمت و وقار بود مع ذلک دائماً در لباس تبدیل پنهان
و بتصور احتمال حصول تعرّض احتراز داشت و برکنار
وارد اسلامبول شدند از طرف سلطنت سنیّهٔ عثمانیه
در مسافرخانه منزل دادند و نهایت رعایت را از هر جهت
در بدایت مجری داشتند از جهت تنگی محلّ و کثرت جمعیت
روز سیّم بخانهٔ دیگر نقل و حرکت نمودند و بعضی از اعیان
دیدنی نمودند و ملاقات کردند و از قرار روایت معتدلانه

حرکت نمودند باوجود آنکه جمعی در محافل و مجالس تزییف

و تشنیع مینمودند که این طائفه فتنهٔ آفاقند و هادم عهد

و میثاق منبع فسادند و مخرّب بلاد آتش افروخته اند و

جهانی را سوخته اگرچه بظاهر آراسته اند لکن پر نقمت و

عقوبتی را شایسته لکن حضرات بصبر و سکون و تأنی

و ثبوت سلوک نمودند حتی بجهت مدافعه مزاحم مقامات

عالیه نگشتند و بخانهٔ احدی از افاخم آن مملکت مراوده

ننمودند هر یک از اعاظم رجال بحال خویش دیدنی فرمود

ملاقات نمودند و سخن جز از علوم و فنون در میان نبود

تا آنکه

تا آنکه بعضی از رجال راه نمائی نمودند و زبان بخیرخواهی گشودند

که مقتضای اصول مراجعت است و بیان حال و طلب معدلت

در جواب گفتند که بفرمان پادشاهی راه اطاعت پیمودیم

و وارد این مملکت گشتیم دیگر مقصد و مرادی نداشته و نداریم

که مراجعت کنیم و درد سر آریم و آنچه در پس پردهٔ قضا پنهان

در آینده عیان گردد تعجیز و تصدیع لزوم نداشته و ندارد

اگر سروران دل آگاه اصحاب عقول و انتباهند البته

جستجو نموده بحقیقت حال مطّلع شوند و الّا حصول حقیقت

ممتنع و محالست و در این صورت تصدیع وکلاء و تعجیز

وزرای دربار چه لزوم از هر فکری آزاده و مقدرات را
مهیا و آماده هستیم قل کل من عند الله برهان کافی وافی است
وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو علاج شافی
بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صادر و در قطعهٔ رومیلی ادرنه
را مسکن و مقر تعیین فرمودند با بهاء الله بهمراهی
ضابطان بآن شهر روانه شده لانه و آشیانه نمودند
از قراریکه از بعضی سیاحان و بزرگان و فاضلان آن
شهر مسموع شد در آنجا نیز نوعی روش و حرکت نمودند
که اهالی مملکت و مأمورین دولت ستایش مینمودند و جمیع

حرمت و رعایت میکردند و چون بهاء الله با علما و فضلا
و بزرگان و ارکان ملاقات مینمود وصیت و شهرتی در رومیلی
حاصل نمود خلاصه اسباب آسایش فراهم شد و خوف
وخشیتی باقی نماند در مهد راحت آرمیدند و اوقاتی
با آسودگی میگذرانیدند که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع
با میرزا یحیی طرح آمیزش و الفتی ریخت و اسباب
صداع و کلفتی گشت یعنی راز نهفته آغاز نمود و باغوای
میرزا یحیی قیام که ذکر این طائفه در جهان بلند و نامشان
ارجمند گشته خوف و خطری باقی نماند و بیم و حذری

در میان نه از تابعی بگذر تا متبوع جهان گردی و از تحت
الشّعاع خارج شو تا مشهور آفاق شوی و میرزا یحیی نیز
از قلّت تأمّل و تفکّر در عواقب و کم تجربگی مفتون اقوال
او شد و مجنون احوال او این طفل رضیع شد و آن ثدی
عزیز گشت باری بعضی از رؤسای این طائفه آنچه نصیحت
نوشتند و دلالت بر طریق بصیرت نمودند که سالهای
سال پروردهٔ آغوش برادری و در بستر راحت آرمیدهٔ
و سرور این چه ظنونست که از نتایج جنونست تو با این اسم
بی رسم که نظر بملاحظه و مصلحت وضع شده است مغرور مشو

و در نزد عموم خویش را مذموم مخواه پایه و مایهٔ تو منوط بکلمهٔ
و علوّ و سموّت نظر بمحافظه و ملاحظهٔ باری آنچه نصیحت بیشتر
نمودند تأثیر کمتر یافت و هر چه دلالت کردند مخالفت را
عین منفعت شمرد و بعد آتش حرص و طمع افروخته شد
با وجود آنکه بهیچ وجه احتیاج نبود و رفاهیت حال
در نهایت کمال در فکر معاش و شهریه افتادند و
بعضی از متعلّقات میرزا یحیی بسرایه رفتند و استدعای
اعانت و عاطفت نمودند و چون بهاءالله اینگونه اطوار
و احوال از آن مشاهده کرد هر دو را از خویش دور و مهجور

نمود پس سید محمد بجهت اخذ شهریه باسلامبول توجه نمود و
باب تعدی باز از قرار مذکور این فقره سبب حزن اکبر شد
وعلت قطع مراوده ودر اسلامبول نیز بعضی روایات
خودسرانه نمود از جمله گفته آن شخص شهیر که از عراق آمده است
میرزا یحیی است بعضی ملاحظه نمودند که این خوب اسباب
فساد است و وسیله ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند
وآفرین گفتند وتشویق وتحریص کردند که شما خود رکن
اعظمید وولی مسلم باستقلال حرکت کنید تا فیض و
برکت آشکار گردد دریای بیموج صیت ندارد وابر بی رعد

باران نبارد باری باینگونه گفتار آن بیچاره گرفتار رفتار
خویش شد وترهاتی بر زبان راند که سبب تشویش افکار گشت
رفته رفته آنان که تحریک وتشویق مینمودند درگوشه وکنار بلکه
در دربار بدون استثنا بنای تشنیع بلیغ نمودند که بابیان
چنین گویند وچنان روایت کنند ورفتار چنانست وگفتار
چنین اینگونه فساد وفتن سبب شد وامور مشتبه گشت
ودیگر بعضی اوهامات ظهور یافت که الحادات ضروریه
گمان شد ومصلحت نفی حضرات بمیان آمد وبغتة امر
وارد وجمیعاً آنها را از رومیلی حرکت دادند ومعلوم

نمود بچه کاری وچه جائی برند روایات مختلفه درافواه
افتاد و مبالغات بسیار مسموع شد که امید نجات نبود
بازی جمیع نفوس که همراه بودند کلّ الحاح واصرار نمودند
که همراه شوند وآنچه حکومت نصیحت کرد وممانعت نمود
ثمری نبخشید نهایت حاجی جعفر نامی برآشفت و بنالید
وحلقوم خود بدست خویش برید حکومت چون چنین دید
کلّ را اجازت معیّت داد وازادرنه بساحل دریا وارد
نمود وازآنجا بعکا حرکت دادند وهمچنین میرزا یحیی را بماغوسا
فرستادند و دراوقات اخیره درادرنه بهاءالله رسالهٔ

مفصّل ترقیم نمود وجمیع امور را توضیح وتفصیل داد اساس
اعظم این طائفه را شرح وبیان کرد واخلاق واطوار
ومسلک ومنهج را مشهود وعیان بعضی از مسائل سیاسیه
تفصیل داد وبعضی ادلّه براستی خویش اقامه نمود وحسن
نیّت وصداقت وخلوص این طائفه را تقریر کرد وبعضی
فقرات مناجات وبرخی فارسی واکثر عربی تحریر نمود و
درلفافه گذاشته وعنوان آنرا بنام همایون اعلیحضرت
شهریار ایران مزیّن نمود ومرقوم داشت که شخصی پاک
دل پاک باز منقطعاً الی الله ومتهیّئاً للمشهد الفداء درکمال

تسلیم و رضا این رساله را تقدیم حضور پادشاه نماید

جوانی از اهالی خراسان میرزا بدیع نام رساله را برداشت

و بحضور اعلیحضرت تاجدار شتافت موکب همایون در

خارج طهران مقرّ و مکان داشت لهذا در محلّی دو مقابل

سراپردهٔ ملوکانی بتنهائی بر سر سنکی قرار یافت و

روز و شب منتظر عبور رکاب پادشاهی و یا حصول مثول

بحضور شهریاری بود سه روز بر اینمنوال در حالت

صیام و قیام میکذرانید جسم نحیفی و روح ضعیفی باقی

ماند روز چهارم ذات همایون بدوربین اطراف

و اکناف را اکتشاف میفرمود تا که نظرشان باین شخص که

با کمال ادب بر روی سنکی نشسته بود افتاد از قرائن

استدلال شد که لابدّ شکر و شکایتی و استدعای داد و

معدلتی دارد یکی از ملازمان درکاه را بتفقّد حال آن جوان

امر فرمودند چون مستفسر شد رساله در دست داشت

و بدست خویش تقدیم حضور همایون خواست و چون

اذن حضور یافت در نزد سراپرده بتمکین و آرام و آدابی

زاید الوصف و باواز بلند یا سلطان قد جئتک من سبأ

بنبأ عظیم ناطق کشت امر باخذ رساله و توقف آورنده نمودند

اعلیحضرت پادشاهی اراده آنی داشتند وکشف حقیقت
خواستند لکن حاضران حضور زبان بطعن شدید گشودند
که این شخص جسارت عظیم نمود و جرئت عجیب چه که مکتوب
مغضوب احزاب ومنفی بلغار وسقلاب را بی ترس و
هراس بحضور پادشاهی آورده اگرچنانچه فوراً اجرای
شدید نه بیند مزید جسارت عظیم گردد لهذا وزرای دربار
اشارت بسیاست نمودند وحکم بعقوبت ونقمت اول
زنجیر وشکنجه نمودند که یاران دیگر را بروز ده تا از سیاست
جانسوز نجات یابی ورفقا را اسیر کن تا از نقمت زنجیر

وحدت

وحدت شمشیر رهائی جوئی آنچه عذاب نمودند وداغ
وعقاب کردند جز سکون وسکوت ندیدند وبغیر از صمت
وثبوت نیافتند وچون شکنجه نتیجه نداشت درحالتیکه
جلادان از یسار ویمین واو دربند اغلال وزنجیر و
در زیر شمشیر باکمال ادب وتمکین نشسته عکس برداشتند
وقتل واعدام نمودند آن عکس را خواستم ونظر از تماشا
یافتم چه که بخضوعی عجیب وخشوعی غریب در نهایت تسلیم
نشسته بود باری اعلیحضرت تاجداری چون بعضی فقرات را
مطالعه فرمودند ومطلع برمضامین رسالة شدند از وقوعات

متأثر گشتند و اظهار تأسف فرمودند از اینکه ملازمان

تعجیل نمودند و عقوبت شدید مجری داشتند حتی روایت

کنند که سه مرتبه فرمودند آیا واسطهٔ مراسله را کسی مؤاخذه

نماید بعد امر پادشاهی صادر که حضرات علمای اعلام

و افاضل مجتهدین کرام جوابی بر آن رساله مرقوم نمایند

و چون نحاریر علمای دار الخلافه مطلع بر مندرجات رساله

شدند حکم فرمودند که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف دین

مبین است معارض اصول و آیین و مزاحم ملوک و سلاطین است

لهذا قلع و قمع و ردع و دفع از مقتضیات منهج قویم بلکه

از فرائض عین است این جواب در پیشگاه حضور مقبول

نیفتاد که مضامین این رساله مخالفت وضوحی با شرع

و عقل نداشته و دخلی با مور سیاست و حکومت ننموده

و تعرض و اعتراضی بر سریر سلطنت نکرده لهذا باید

حقائق مسائل را تشریح نمود و جوابی بتصریح و توضیح

مرقوم که سبب زوال شبهات و حل مشکلات شود و

بجهت کل مدار احتجاج گردد باری آن رساله تماماً مرقوم

میگردد که مزید اطلاع جمهور شود در بدایت رساله

بلسان عربی فصل مبینی از مراتب ایمان و ایقان و فدای

جان در سبیل جانان و مقام تسلیم و رضا و کثرت مصائب
و بلایا و شدائد و رزایا و وقوع در تهمت فساد بواسطهٔ
اعداء و ثبوت برائت خویش در حضور اعلیحضرت
پادشاه و تبرّی از نفوس مفسده و بیزاری از گروه
عاتیه و شروط خلوص ایمان بنصوص قرآن و
لزوم اخلاق رحمانی و امتیاز از سائر خلائق در
دار فانی و اتّباع اوامر و اجتناب مناهی و ظهور
قضیهٔ باب از تأیید الهی و عجز من علی الارض از مقاومت
امر سمائی و بهوش آمدن خویش از نفحات ربّانی

و باین سبب وقوعش در بلایای نامتناهی و بدون تعلّم حصول
موهبت سبحانی و استفاضه از فیض غیبی صمدانی و اشراق
علم لدنّی و معذوری خویش در نصیحت و هدایت ناس
بر اکتساب کمالات انسانی و اشتعال بنار محبّت الهی
و تشویق بر توجیه همّت بحصول مقامی اعظم از مرتبه سلطنت
دنیوی و مناجات بلیغی در نهایت تضرّع و تبتّل و زاری
و امثال ذلک بعد بلسان فارسی مطالب را ذکر نموده و صورتش
اینست

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

يا ملك الأرض اسمع نداء هذا المملوك انّى عبد امنت بالله
وآياته وفديت بنفسى فى سبيله ويشهد بذلك ما انا فيه
من البلايا التى ما حملها احد من العباد وكان ربّى العليم
على ما اقول شهيدا ما دعوت النّاس الّا الى الله ربّك
وربّ العالمين وورد علىّ فى حبّه ما لا رأت عين الابداع
شبهه يصدقنى فى ذلك عباد ما منعتهم سبحات البشر
عن التّوجه الى المنظر الأكبر ومن عنده علم كلّ شئ فى
لوح حفيظ كلما امطر سحاب القضاء سهام البلاء فى
سبيل الله مالك الاسماء اقبلت اليها ويشهد بذلك كلّ

منصف خبير كم من ليال فيها استراحت الوحوش فى
كنائسها والطيور فى اوكارها وكان الغلام فى السّلاسل
والأغلال ولم يجد لنفسه ناصرا ولا معينا اذكر فضل الله
عليك اذ كنت فى السّجن مع انفس معدودات واخرجك
منه ونصرك بجنود الغيب والشّهادة الى ان ارسلك
السّلطان الى العراق بعد اذ كشفنا له انّك ما كنت من المفسدين
انّ الّذين اتّبعوا الهوى واعرضوا عن التّقوى اولئك فى
ضلال مبين والّذين يفسدون فى الأرض ويسفكون الدّماء
ويأكلون اموال النّاس بالباطل نحن برءآء منهم ونسئل الله

ان لا يجمع بيننا وبينهم لا في الدّنيا ولا في الآخرة الّا الّذين فرّوا
اليه انّه هو ارحم الرّاحمين ان الّذي توجّه الى الله ينبغي له
ان يكون ممتازاً في كلّ الأعمال عمّا سويه ويتّبع ما امر به في
الكتاب كذلك قضي الأمر في كتاب مبين والّذين نبذوا
امر الله وراء ظهورهم واتّبعوا اهوائهم اولئك في خطأ
عظيم يا سلطان اقسمك بربّك الرّحمن ان تنظر الى العباد
بلحظات اعين رأفتك وتحكم بينهم بالعدل ليحكم الله لك
بالفضل انّ ربّك هو الحاكم على ما يريد ستفني الدّنيا
وما فيها من العزّة والذّلّة ويبقى الملك لله الملك العليّ

العليم

العليم قل انّه اوقد سراج البيان ويمدّه بدهن المعاني
والتّبيان تعالى ربّك الرّحمن من ان يقوم مع امره خلق الأكوان
انّه يظهر ما يشاء بسلطانه ويحفظه بقبيل من الملائكة المقرّبين هو
القاهر فوق خلقه والغالب على بريّته انّه هو العليم الحكيم يا
سلطان انّي كنت كاحد من العباد وراقدا على المهاد مرّت
عليّ نسائم السّبحان وعلّمني علم ما كان ليس هذا من عندي
بل من لدن عزيز عليم وامرني بالنّداء بين الأرض والسّماء بذلك
ورد عليّ ما ذرفت به عيون العارفين ما قرأت ما عند النّاس
من العلوم وما دخلت المدارس فاسئل المدينة الّتي كنت فيها

لتوقن بانّی لست من الکاذبین هذه ورقة حرّکتها ارياح
مشیّة ربّک العزیز الحمید هل لها استقرار عند هبوب
ارياح عاصفات لا و مالک الاسمآء والصّفات بل
تحرّکها کیف ترید لیس للعدم وجود تلقآء القدم قد جآء
امره المبرم وانطقنی بذکره بین العالمین انّی لم اکن الّا
کالمیّت تلقآء امره قلّبتنی ید ارادة ربّک الرّحمن الرّحیم
هل یقدر احد ان یتکلّم من تلقآء نفسه بما یعترض به علیه العباد
من کلّ وضیع وشریف لا والّذی علّم القلم اسرار
القدم الّا من کان مؤیّداً من لدن مقتدر قدیر یخاطبنی

القلم الأعلی ویقول لا تخف اقصص علی حضرة السّلطان ما ورد
علیک انّ قلبه بین اصبعی ربّک الرّحمن لعلّ تشرق من افق
قلبه شمس العدل والاحسان کذلک کان الحکم من لدی
الحکیم محتوما قل یا سلطان انظر بطرف العدل الی الغلام
ثمّ احکم بالحقّ فیما ورد علیه انّ الله قد جعلک ظلّه بین العباد
وآیة قدرته لمن فی البلاد احکم بیننا وبین الّذین ظلمونا
من دون بیّنة ولا کتاب منیر انّ الّذین حولک یحبّونک
لانفسهم والغلام یحبّک لنفسک وما اراد الّا ان یقرّبک
الی مقرّ الفضل ویقلّبک الی یمین العدل وکان ربّک علی

لله شهيدا يا سلطان لو تسمع صرير القلم الأعلى و هدير
ورقاء البقاء على اغصان سدرة المنتهى فى ذكر الله موجد
الأسماء و خالق الأرض و السماء ليبلّغك الى مقام لا ترى
فى الوجود الا تجلّى حضرة المعبود و ترى الملك احقر شئ عندك
تضعه لمن اراد و تتوجّه الى افق كان بانوار الوجه مضيئا
ولا تحمل ثقل الملك ابداً الا لنصرة ربك العلىّ الأعلى
اذاً يصلّى عليك الملأ الأعلى حبذا هذا المقام الأسنى
لو ترتقى اليه بسلطان كان باسم الله معروفا من الناس
من قال ان الغلام ما اراد الا ابقاء اسمه و منهم من قال انه

اراد الدنيا لنفسه بعد انى ما وجدت فى ايامى مقرا من على
قدر اضع رجلى عليه كنت فى كل الأحيان فى غمرات البلايا
التى ما اطّلع عليها احد الا الله انه قد كان بما اقول عليما
كم من ايام اضطربت فيها احبّتى لضرى و كم من ليال ارتفع
فيها نحيب البكاء من اهلى خوفا لنفسى ولا ينكر ذلك الا من
كان عن الصدق محروما والذى لا يرى لنفسه الحيوة
فى اقل من آن هل يريد الدنيا فيا عجبا من الذين يتكلمون
باهوائهم و هاموا فى برية النفس و الهوى سوف يسئلون
عمّا قالوا يومئذ لا يجدون لانفسهم حميماً ولا نصيرا و منهم

من قال انّه کفر بالله بعد اذ شهدت جوارحی بانّه لا اله الّا هو و
الّذین بعثهم بالحقّ وارسلهم بالهدی اولئک مظاهر اسمائه
الحسنی ومطالع صفاته العلیا ومهابط وحیه فی ملکوت
الانشاء وبهم تمّت حجّة الله علی ما سواه ونصبت رایة التّوحید
وظهرت آیة التّجرید وبهم اتّخذ کلّ نفس الی ذی العرش
سبیلا نشهد ان لا اله الّا هو لم یزل کان ولم یکن معه من شیء
ولا یزال یکون بمثل ما قد کان تعالی الرّحمن من ان یرقی
الی ادراک کنهه افئدة اهل العرفان او یصعد الی معرفة
ذاته ادراک من فی الاکوان هو المقدّس عن عرفان دونه

والمنزّه

والمنزّه عن ادراک ما سواه انّه کان فی ازل الآزال عن العالمین
غنیّا واذکر الایّام الّتی فیها اشرقت شمس البطحاء عن
افق مشیّة ربّک العلیّ الاعلی اعرض عنه العلماء واعترض علیه
الادباء لتطّلع بما کان الیوم فی حجاب النّور مستورا واشتدّت
علیه الامور من کلّ الجهات الی ان تفرّق من حوله بامره
کذلک کان الامر من سماء العزّ مشهودا ثمّ اذکر اذ دخل
احد منهم علی النّجاشی وتلا علیه سورة من القرآن قال
لمن حوله انّها نزلت من لدن علیم حکیم من صدّق بالحسنی
وآمن بما اتی به عیسی لا یسعه الاعراض عمّا قرء انّا نشهد له

كما نشهد لما عندنا من كتب الله المهيمن القيوم تالله يا ملك
لو تسمع نغمات الورقاء التي تغن على الأفنان بفنون الألحان
بأمر ربك الرحمن لتدع الملك ورائك وتتوجه الى المنظر الأكبر
الذي كان كتاب الفجر عن افقه مشهودا وتنفق ما عندك
ابتغاء لما عند الله اذا تجد نفسك في علو العزة والاستعلاء
وسمو العظمة والاستغناء كذلك كان الأمر في أم البيان
من قلم الرحمن مسطورا لا خير فيما ملكته اليوم فسوف يملكه
غدا غيرك اختر لنفسك ما اختاره الله لأصفيائه انه يعطيك
في ملكوته ملكا كبيرا نسئل الله ان يؤيد حضرتك على

اصغاء

اصغاء الكلمة التي منها استضاء العالم ويحفظك عن الذين
كانوا عن شطر القرب بعيدا سبحانك اللهم يا الهي كم من رؤس
نصبت على القناة في سبيلك وكم من صدور استقبلت السهام
في رضائك وكم من قلوب تشبكت لارتفاع كلمتك و
انتشار امرك وكم من عيون ذرفت في حبك اسئلك
يا مالك الملوك وراحم المملوك باسمك الأعظم الذي جعلته
مطلع اسمائك الحسنى ومظهر صفاتك العليا ان ترفع السبحات
التي حالت بينك وبين خلقك ومنعتهم عن التوجه
الى افق وحيك ثم اجذبهم يا الهي بكلمتك العليا عن شمال

الوهم والنّسیان الی یمین الیقین والعرفان لیعرفوا ما اروت
لهم بجودک وفضلک ویتوجّهوا الی مظهر امرک ومطلع آیاتک
یا الهی انت الکریم ذو الفضل العظیم لا تمنع عبادک عن البحر
الأعظم الّذی جعلته حاملاً للئالی علمک وحکمتک ولا تطردهم
عن بابک الّذی فتحته علی من فی سمائک وارضک ای
ربّ لا تدعهم بانفسهم لانّهم لا یعرفون ویهربون عمّا هو
خیر لهم ممّا خلق فی ارضک فانظر الیهم یا الهی بلحظات
اعین الطافک ومواهبک وخلّصهم عن النّفس والهوی
لیتقرّبوا الی افقک الأعلی ویجدوا حلاوة ذکرک ولذّة

المائدة الّتی نزّلت من سماء مشیّتک وهواء فضلک لم تزل
احاط کرمک الممکنات وسبقت رحمتک الکائنات لا اله
الّا انت الغفور الرّحیم   سبحانک یا الهی انت تعلم بانّی
قلبی ذاب فی امرک ویغلی دمی فی کلّ عرق من عروقی
من نار حبّک وکلّ قطرة منه ینادیک بلسان الحال یا ربّی
المتعال فاسفکنی علی الأرض فی سبیلک لینبت منها
ما اردته فی الواحک وسترته عن انظر عبادک الّا الّذین
شربوا کوثر العلم من ایادی فضلک وسلسبیل العرفان من
کأس عطائک وانت تعلم یا الهی بانّی ما اردت فی امر

الّا امرک و ما قصدت فی ذکر الّا ذکرک و ما تحرّک قلمی الّا وقد
اردت به رضائک و اظهار ما امرتنی به بسلطانک ترانی
یا الهی متحیّراً فی ارضک ان اذکر ما امرتنی به یعترض علیّ خلقک
و ان اترک ما امرت به من عندک اکن مستحقاً لسیاط قهرک
و بعیداً عن ریاض قربک لا و عزّتک اقبلت الی رضائک
و اعرضت عمّا تهوی انفس عبادک و قبلت ما عندک و ترکت
ما یبعّدنی عن مکامن قربک و معارج عزّک و عزّتک بحبّک
لا اجزع من شیئ و فی رضائک لا افزع من بلایا الارض
کلّها لیس هذا الّا بحولک و قوّتک و فضلک و عنایتک

من غیر استحقاقی بذلک یا الهی هذا کتاب ارید ان ارسله
الی السّلطان و انت تعلم بانّی ما اردت منه الّا ظهور عدلک لخلقک
و بروز الطافک لاهل مملکتک و انّی لنفسی ما اردت الّا ما اردته
و لا ارید بحولک الّا ما ترید عدمت کینونة ترید منک دونک
و عزّتک رضائک منتهی املی و مشیّتک غایة رجائی
فارحم یا الهی هذا الفقیر الّذی تشبّث بذیل غنائک
و هذا الذّلیل الّذی یدعوک بانّک انت العزیز العظیم
ایّد یا الهی حضرة السّلطان علی اجرآء حدودک بین عبادک
و اظهار عدلک بین خلقک لیحکم علی هذه الفئة کما یحکم

علی ما دونهم انّک انت المقتدر العزیز الحکیم

حسب الأذن واجازه سلطان زمان این عبد از مقرّ سریر سلطانی
بعراق عرب توجّه نمود و دوازده سنه در آن ارض ساکن
و در مدّت توقّف شرح احوال در پیشگاه سلطانی معروض نشد و
همچنین بدول خارجه اظهاری نرفت متوکّلاً علی الله در آن ارض
ساکن تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد و بعد از ورود
در صدد اذیّت جمعی فقرا افتاد هر روز باغوای بعضی علمای
ظاهره وغیرهم متعرّض این عباد بوده مع آنکه ابداً خلاف دولت
و ملّت ومغایر اصول وآداب اهل مملکت از این عباد ظاهر

نشده واین عبد بملاحظهٔ آنکه مبادا از افعال معتدین امری منافی
رای جهان آرای سلطانی احداث شود لذا اجمالی بباب
وزارت خارجه میرزا سعید خان اظهار رفت تا در پیشگاه
حضور معروض دارد وبآنچه حکم سلطانی صدور یابد معمول
گردد مدّتها گذشت وحکمی صدور نیافت تا آنکه امر بمقامی
رسید که بیم آن بود بغتةً فسادی برپا شود وخون جمعی ریخته
گردد لابدّاً حفظاً لعباد الله معدودی بوالی عراق توجّه نمودند
اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه فرمایند بر مرآت قلب
منیر روشن خواهد شد که آنچه واقع شده نظر بمصلحت بوده

وچاره جز آن بر حسب ظاهر نه ذات شاهانه شاید و گواهند
که در هر بلد که معدودی از این طائفه بوده اند نظر بتعدّی
بعضی از حکّام نار حرب و جدال مشتعل میشد ولکن این فانی
بعد از ورود عراق کلّ را از فساد و نزاع منع نموده و گواه
این عبد عمل اوست چه که کلّ مطّلعند و شهادت میدهند
که جمعیّت این حزب در عراق اکثر از جمیع بلدان بوده مع
ذلک احدی از حدّ خود تجاوز ننموده و بنفسی متعرّض نشده
قریب پانزده سنه میشود که کلّ ناظراً الی الله و متوکّلاً علیه
ساکنند و آنچه بر ایشان وارد شد صبر نموده اند و بحق

گذاشته اند و بعد از ورود این عبد باین بلد که موسوم بادرنه است
بعضی از اهل عراق وغیره از معنی نصرت که در کتب الهی نازل
شده سؤال نموده اند اجوبهٔ شتّی در جواب ارسال یکی از آن
اجوبه در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور واضح گردد
که این عبد جز صلاح و اصلاح بامری ناظر نبوده و اگر بعضی
از الطاف الهیّه که من غیر استحقاق عنایت فرموده واضح
و مکشوف نباشد اینقدر معلوم میشود که بعنایت واسعه
و رحمت سابقه قلب را از طراز عقل محروم نفرموده صورت
کلماتیکه در معنی نصرت عرض شد اینست   هو الله تعالی

معلوم بوده که حقّ جلّ ذکره مقدّس است از دنیا و آنچه در اوست
و مقصود از نصرت این نبوده که نفسی بنفسی محاربه و یا مجادله
نماید سلطان یفعل ما یشاء ملکوت انشاء را از برّ و بحر بید ملوک
گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهیّه علی قدر مراتبهم
اگر در ظلّ حق وارد شوند از حق محسوب والّا انّ ربّک لعلیم
و خبیر و آنچه حقّ جلّ ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد
اوست که کنائز ذکر و محبّت ربّانیّه و خزائن علم و حکمت الهیّه
اند لم یزل ارادهٔ سلطان لایزال این بوده که قلوب عباد را
از اشارات دنیا و ما فیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلّیات

ملیک اسماء و صفات شوند پس باید در مدینهٔ قلب بیگانه راه نیابد
تا دوست یگانه بمقرّ خود آید یعنی تجلّی اسماء و صفاتش نه ذاته تعالی
چه که آن سلطان بیمثال لازال مقدّس از صعود و نزول بوده
و خواهد بود پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله
با نفسی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آنست که مدائن قلوب
که در تصرّف جنود نفس و هوی است بسیف بیان و حکمت
و تبیان مفتوح شود لذا هر نفسیکه ارادهٔ نصرت نماید باید
اوّل بسیف معانی و بیان مدینهٔ قلب خود را تصرّف نماید
و از ذکر ما سوی الله محفوظ دارد و بعد بمدائن قلوب توجّه کند

اینست مقصود از نصرت ابدا فساد محبوب حق نبوده و نیست

وآنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند ابدا مرضی

نبوده ان تقتلوا فی رضاه لخیر لکم من ان تقتلوا الیوم باید

احبای الهی بشأنی در مابین عباد ظاهر شوند که جمیع را بافعال

خود برضوان ذی الجلال هدایت نمایند قسم بآفتاب افق

تقدیس که ابدا دوستان حق ناظر بارض و اموال فانیه او نبوده

ونخواهند بود حق لازال ناظر بقلوب عباد خود بوده وانهم

نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شئونات

ترابیه طاهر و مقدس شوند و بمقامات باقیه وارد گردند

والآن سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی از کل بوده نه از حب

ممکنات نفعی باو راجع و نه از بغضشان ضرری وارد کل از

امکنه ترابیه ظاهر و باو راجع خواهند شد و حق فردا واحدا

در مقر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر و بیان و اشاره

و وصف و تعریف و علو و دنو بوده مستقر ولا یعلم ذلک

الا هو ومن عنده علم الکتاب لا اله الا هو العزیز الوهاب انتهی

ولکن حسن اعمال منوط بآنکه ذات شاهانه بنفسه نظر عدل

وعنایت در آن نظر فرمایند و بعرایض بعضی من دون بینة

و برهان کفایت نفرمایند نسئل الله ان یؤید السلطان علی

ما اراد و ما اراد ینبغی ان یکون مراد العالمین و بعد این
عبد را باسلامبول احضار نمودند با جمعی از فقراء وارد آن مدینه
شدیم و بعد از ورود ابداً با احدی ملاقات نشد چه که مطلبی
نداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه برهان بر کلّ مبرهن گردد
که این عبد خیال فساد نداشته و ابداً با اهل فساد معاشر
فو الّذی انطق لسان کلّ شیئ بثنآء نفسه نظر بمراعاة بعضی
مراتب توجّه بجهتی صعب بوده و لکن لحفظ نفوس این امور
واقع شده ان ربّی یعلم ما فی نفسی و انّه علی ما اقول شهید
ملک عادل ظلّ اللّه است در ارض باید کلّ در سایهٔ عدلش

مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بیاسایند این مقام تخصیص و
تحدید نیست که مخصوص ببعضی دون بعضی شود چه که ظلّ از مظلّ
حاکی است حق جلّ ذکره خود را ربّ العالمین فرموده زیرا که
کلّ را تربیت فرموده و میفرماید فتعالی فضله الّذی سبق الممکنات
و رحمته الّتی سبقت العالمین این بسی واضحست که صواب
یا خطأ علی زعم القوم این طائفه امری که بآن معروفند آنرا
حق دانسته و اخذ کرده اند لذا از ما عندهم ابتغآء لما عند اللّه
گذشته اند و همین گذشتن از جان در سبیل محبّت رحمن بر صدقشان
صادق و شاهدیست ناطق علی ما هم یدّعون آیا مشاهده

شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته
شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر بیک نفر
و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف
الهی سرمست شده بمشهد فدا دررهٔ دوست بجان و دل شتافته
اند اگر این نفوس که تمدّ از ماسوئیه گذشته اند و جان و مال
در سبیل ایثار نموده اند تکذیب شوند بکدام حجّت
و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه در محضر سلطان
ثابت میشود مرحوم حاجی سید محمّد اعلی الله مقامه و
غمسه فی لجّة بحر رحمته و غفرانه با آنکه از اعلم علمای عصر

بودند و اتقی و ازهد اهل زمان خود و جلالت قدرشان
بمرتبه بوده که السن بریه کل بذکر و ثنایش ناطق و بزهد و ورعش
موقن در غزای با روس با آنکه خود فتوای جهاد فرمودند
و از وطن معروف بنصرت دین با علم مبین توجّه نمودند مع
ذلک ببطش یسیر از خیر کثیر گذشتند و مراجعت فرمودند
یا لیت کشف الغطاء و ظهر ما ستر عن الأبصار و این طائفه
بیست سنه متجاوز است که در ایام و لیالی بسطوت غضب
خاقانی معذب و از هبوب عواصف قهر سلطانی هر یک
بدیاری افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر مانده اند

وچه مقدار از آباء که بی پسر گشته اند وچه مقدار از امّهات
که از بیم وخوف جرئت آنکه بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند
نداشته اند وبسی از عباد که در عشی با کمال غنا وثروت
بوده اند ودر اشراق در نهایت فقر وذلّت مشاهده
شده اند ما من ارض الّا وقد صبغت من دمائهم وما من هواء
الّا وقد ارتفعت الیه زفراتهم ودر این سنین معدودات
من غیر تعطیل از سحاب قضا سهام بلا باریده ومع جمیع
این قضایا وبلایا نار حبّ الهی در قلوبشان بشأنی مشتعل
که اگر کلّ را قطعه قطعه نمایند از حبّ محبوب عالمیان نگذرند

بلکه بجان مشتاق وآملند آنچه را در سبیل الهی وارد شود ای سلطان
نسمات رحمت رحمن این عباد را تقلیب فرموده وبشطر احدیّه
کشیده گواه عاشق صادق در آستین باشد ولکن بعضی از علمای
ظاهره قلب انور ملیک زمان را نسبت بمحرمان حرم رحمن و
قاصدان کعبه عرفان مکدّر نموده اند ایکاش رأی جهان آرای
پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع
میشد ودر حضور حضرت سلطان اتیان حجّت وبرهان مینمود
این عبد حاضر واز حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت
امر در ساحت حضرت سلطان واضح ولائح گردد وبعد الامر

بیدک وانا حاضر تلقاء سریر سلطنتک فاحکم لی او علیّ خداوند
رحمن در فرقان که حجّت باقیه است مابین ملأ اکوان میفرماید
فتمنّوا الموت ان کنتم صادقین تمنّای موت را برهان صدق
فرموده و بر مرآت ضمیر منیر معلوم است که الیوم کدام حزبند
که از جان در سبیل معبود عالمیان کذشته اند واکر کتب
استدلالیه این قوم در اثبات ما هم علیه بدمآء مسفوکه فی
سبیله تعالی مرقوم میشد هر آینه کتب لاتحصی مابین بریّه ظاهر
ومشهود بود حال چکونه این قوم را که قول وفعلشان
مطابقست میتوان انکار نمود ونفوسی را که از یکذرّه اعتبار

در سبیل مختار نکذشته و نمیکذرند تصدیق نمود بعضی از علماء
که این بنده را تکفیر نموده اند ابداً ملاقات ننموده اند واین عبد را
ندیده اند و بر مقصود مطّلع نشده اند و مع ذلک قالوا ما ارادوا
ویفعلون ما یریدون هر دعوی را برهان باید محض قول و
اسباب زهد ظاهره نبوده ترجمه چند فقره از فقرات صحیفه مکنونه
فاطمیه صلوات الله علیها که مناسب اینمقام است بلسان
پارسی عرض میشود تا بعضی از امور مستوره در پیشکاه حضور
مکشوف شود ومخاطب این بیانات در صحیفه مذکوره که بکلمات
مکنونه الیوم معروفست قومی هستند که در ظاهر بعلم وتقوی

معروفند و در باطن مطیع نفس و هوی میفرماید ای بیوفایان
چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده
اید مثل شما مثل ستارهٔ قبل از صبح است که در ظاهر درّی
و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای
مدینه و دیار من است وهمچنین میفرماید ای بظاهر آراسته
و بباطن کاسته مثل تو مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت
و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون بدست صرّاف ذائقهٔ
احدیه افتد قطرهٔ از آن را قبول نفرماید تجلّی آفتاب در تراب و مرآت
هر دو موجود و لکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بی منتهی

در میان وهمچنین میفرماید ای پسر دنیا بسا سحرگاهان تجلّی
عنایت من از مشرق لامکان بمکان تو آمد و ترا در بستر راحت
بغیر مشغول دید و چون برق روحانی بمقرّ عزّ نورانی رجوع نمود
و در مکامن قرب نزد جنود قدس اظهار نداشتم و خجلت ترا
نپسندیدم وهمچنین میفرماید ای مدّعی دوستی من در
سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا بر فراش غفلت
خفته یافت بر حال تو گریست و بازگشت انتهی لذا در پیشگاه
عدل سلطانی نباید بقول مدّعی اکتفا رود و در فرقان که فارق
بین حق و باطل است میفرماید یا ایّها الّذین آمنوا ان جائکم

فاسق بنبأ فتبيّنوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم
نادمين ودر حديث شريف وارد لا تصدّقوا النمّام بر بعضی از
علماء امر مشتبه شده واين عبد را نديده اند وآن نفوس که ملاقات
نموده اند شهادت ميدهند که اين عبد بغير ما حکم الله فی الکتاب
تکلّم ننموده وباين آيهٴ مبارکه ذاکر قوله تعالی هل تنقمون منّا
الّا ان آمنّا بالله وما انزل الينا وما انزل من قبل ای پادشاه
زمان چشمهای اين آوارگان بشطر رحمت رحمن متوجّه وناظر
والبتّه اين بلايا را رحمت کبری ازپی واين شدائد عظمی را رخاء
عظيم از عقب ولکن اميد چنانست که حضرت سلطان بنفسه

در امور توجّه فرمايند که سبب رجای قلوب گردد واين خير محض است
که عرض شد وکفی بالله شهيدا سبحانک اللّهمّ يا الهی اشهد
بانّ قلب السّلطان قد کان بين اصبعی قدرتک لو ترید قلّبه
يا الهی الی شطر الرّحمة والاحسان وانّک انت المتعالی المقتدر
المنّان لا اله الّا انت العزيز المستعان در شرايط علما ميفرمايد
وامّا من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهوٰه
مطيعاً لامر مولٰه فللعوام ان يقلّدوه الی آخره واگر پادشاه
زمان باين بيان که از لسان مظهر وحی رحمن جاری شده ناظر شوند
ملاحظه ميفرمايند که متّصفين باين صفات وارده در حديث

شریفا قل از کبریت احمر ند لذا هر نفسیکه مدّعی علم است قولش
مسموع نبوده و نیست و همچنین در ذکر فقهای آخر الزمان
میفرماید فقهآء ذلک الزّمان شرّ فقهآء تحت ظلّ السّمآء منهم
خرجت الفتنة والیهم تعود و همچنین میفرماید اذا ظهرت رایة
الحق لعنها اهل الشّرق والغرب واکر این احادیث را نفی
تکذیب نماید اثبات آن بر این عبد است چون مقصود اختصار است
لذا تفصیل رواة عرض نشد علمائیکه فی الحقیقه از کأس انقطاع
آشامیده اند ابداً متعرّض این عبد نشده اند چنانچه شیخ
مرتضی اعلی الله مقامه و اسکنه فی ظلّ قباب عنایته در ایام

توقف در عراق اظهار محبّت میفرمودند و بغیر ما اذن الله در این امر
تکلّم نمودند نسئل الله ان یوفّق الکلّ علی ما یحبّ و یرضی حال جمیع
نفوس از جمیع امور چشم پوشیده اند و باذیّت این طائفه متوجّهند
چنانچه اکر ابعضی که بعد از فضل باری در ظلّ مرحمت سلطانی آرمیده
اند و بنعمت غیر متناهیه متنعّمند سؤال شود که در جزای نعمت
سلطانی چه خدمت اظهار نموده اید بحسن تدبیر مملکتی بر ممالک
افزوده اید و یا بامری که سبب آسایش رعیّت و آبادی مملکت
و ابقای ذکر خیر دولت شود توجّه نموده اید جوابی ندارند جز
آنکه جمعی را صدق و یا کذب باسم بابی در حضور سلطان معروض

دارند و بعد بقتل و تاراج مشغول شوند چنانچه در تبریز و منصوریّه
مصر بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ نمودند و ابداً
در پیشگاه حضور سلطان عرض نشده کلّ این امور نظر بآن واقع
شده که این فقرا را بمعین یافته اند از امور خطیره گذشته اند
و باین فقرا پرداخته اند طوائف متعدّده و ملل مختلفه در ظلّ
سلطان مستریحند یکطائفه هم این قوم باشند بلکه باید علوّ همّت
و سموّ فطرت ملازمان سلطانی بشأنی مشاهده شود که در تدبیر
آن باشند که جمیع ادیان در سایهٔ سلطان درآیند و مابین کلّ
بعدل حکم رانند اجرای حدود الله محض عدلست و کلّ بآن راضی

بلکه حدود الهیّه سبب و علّت حفظ بریّه بوده و خواهد بود بقوله
تعالی ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الألباب از عدل
حضرت سلطان بعید است که بخطای نفسی جمعی از نفوس مورد
سیاط غضب شوند حقّ جلّ ذکره میفرماید لا تزر وازرة وزر
اخری و این بسی معلوم که در هر طائفه عالم و جاهل عاقل و
غافل فاسق و متّقی بوده و خواهد بود و ارتکاب امور شنیعه
از عاقل بعید است چه که عاقل یا طالب دنیا است و یا تارک
آن اگر تارکست البتّه بغیر حقّ توجّه ننماید و از این گذشته
خشیة الله او را از ارتکاب افعال منهیّه مذمومه منع نماید

و اگر طالب دنیاست اموری که سبب و علت اعراض عباد
و وحشت من فی البلاد شود البته ارتکاب تماید بلکه باعمالی
که سبب اقبال ناس است عامل شود پس مبرهن شد که
اعمال مردوده از نفس جاهله بوده و خواهد بود نسئل الله
ان یحفظ عباده عن التوجه الی غیره و یقربهم الیه انه علی کل
شیئ قدیر سبحانک اللهم یا الهی تسمع حنینی و تری حالی
و ضرّی و ابتلائی و تعلم ما فی نفسی ان کان ندائی خالصاً
لوجهک فاجذب به قلوب بریتک الی افق سماء عرفانک
و قلب السلطان الی یمین عرش اسمک الرحمن ثم ارزقه

یا الهی النعمة التی نزلت من سماء کرمک و سحاب رحمتک لینقطع
عما عنده و یتوجه الی شطر الطافک ای رب ایده علی نصرة
امرک و اعلاء کلمتک بین خلقک ثم انصره بجنود الغیب
و الشهادة لیسخر المدائن باسمک و یحکم علی من علی الأرض کلها
بقدرتک و سلطانک یا من بیدک ملکوت الایجاد و انک
انت الحاکم فی المبدء و المعاد لا اله الا انت المقتدر العزیز الحکیم
بشأنی امر را در پیشگاه حضور سلطانی مشتبه نموده اند که اگر
از نفسی از این طائفه عمل قبیحی صادر شود آن را از مذهب
این عباد میشمرند فوالله الذی لا اله الا هو این عبد ارتکاب

مکاره را جائز ندانسته تا چه رسد بآنچه صریحا در کتاب الهی
نهی آن نازل شده حق ناس را از شرب خمر نهی فرموده و حرمت
آن در کتاب الهی نازل و ثبت شده و علمای عصر کثّرهم الله
امثالهم طرّاً ناس را از این عمل شنیع نهی نموده اند مع ذلک
بعضی مرتکبند حال جزای این عمل بنفوس غافله راجع و
آن مظاهر عزّ تقدیس مقدّس و مبرّا یشهد بتقدیسهم کلّ الوجود
من الغیب و الشّهود بلی این عباد حق را یفعل ما یشآء و
یحکم ما یرید میدانند و ظهورات مظاهر احدیّه را در عوالم
ملکیّه محال ندانسته اند و اگر نفسی محال داند چه فرق است

ما بین او و قومیکه ید الله را مغلول دانسته اند اگر حق جلّ ذکره را
مختار دانند باید هر امری که از مصدر حکم آن سلطان قدم ظاهر
شود کلّ قبول نمایند لا مفرّ و لا مهرب لأحد الّا الی الله لا عاصم
و لا ملجأ الّا الیه و امریکه لازم است اتیان دلیل و برهان مدّعی
علی ما یقول و یدّعی دیگر اعراض ناس از عالم و جاهل منوط
نبوده و نخواهد بود انبیآء که لئالی بحر احدیّه و مهابط وحی الهیّه اند
محلّ اعراض و اعتراض ناس واقع شده اند چنانچه میفرماید
و همّت کلّ امّة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا
الحقّ و همچنین میفرماید ما یأتیهم من رسول الّا کانوا به

یستهزئون در ظهور خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء روح العالمین
فداه ملاحظه فرمائید که بعد از اشراق شمس حقیقت از افق حجاز
چه مقدار ظلم از اهل ضلال بر آن مظهر عزّ ذی الجلال وارد
شده بشأنی عباد غافل بودند که اذیّت آنحضرت را از اعظم
اعمال و سبب وصول بحقّ متعال میدانستند چه که علمای
آن عصر در سنین اولیّه از یهود و نصاری از آن شمس افق
اعلی اعراض نمودند و باعراض آن نفوس جمیع ناس از
وضیع و شریف بر اطفای نور آن نیّر افق معانی کمر بستند
اسامی کلّ در کتب مذکور است از جمله وهب ابن راهب و کعب ابن

اشرف و عبدالله ابیّ و امثال آن نفوس تا آنکه امر بمقامی رسید
که در سفک دم اطهر آنحضرت مجلس شوری ترتیب دادند چنانچه
حقّ جلّ ذکره خبر فرموده واذ یمکر بک الّذین کفروا لیثبتوک
او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین
و همچنین میفرماید وان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت
ان تبتغی نفقاً فی الأرض او سلّماً فی السّمآء فتأتیهم بآیة ولو شآء
الله لجمعهم علی الهدی فلا تکوننّ من الجاهلین تالله از مضمون
این دو آیه مبارکه قلوب مقرّبین در احتراق است و امثال
این امور وارده محقّقه از نظر محو شده ابداً تفکّر ننموده و

ونمیسنمایند که سبب اعراض عباد در احیان ظهور مطالع انوار
الهیّه چه بوده و همچنین قبل از خاتم انبیاء در عیسی ابن مریم ملاحظه
فرمایند بعد از ظهور آن مظهر رحمن جمیع علماء آن ساذج ایمان را
بکفر و طغیان نسبت داده اند تا بالأخره باجازهٔ حنّان که اعظم
علمای آن عصر بود و همچنین قیافا که اقضی القضاة بود بر
آنحضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و عاجز است
ضاقت علیه الأرض بوسعتها الی ان عرّجه الله الی السّماء
و اگر تفصیل جمیع انبیا عرض شود بیم آنست که کسالت عارض
گردد و مخصوص علمای توریة بر آنند که بعد از موسی نبیّ مستقلّ

صاحب شریعت نخواهد آمد نفسی از اولاد داود ظاهر خواهد شد
و او مروّج شریعت توریة خواهد شد تا باعانت او حکم توریة ما بین
اهل شرق و غرب جاری و نافذ گردد و همچنین اهل انجیل محال
دانسته اند که بعد از عیسی بن مریم صاحب امر جدیدی از مشرق
مشیّت الهی اشراق نماید و مستدلّ باین آیه شده اند که در انجیل
است انّ السّماء والأرض تزولان ولکن کلام ابن الانسان
لن یزول ابداً و بر آنند که آنچه عیسی بن مریم فرموده و امر نموده
تغییر نیابد در یکمقام از انجیل میفرماید انّی ذاهب و آت و
در انجیل یوحنّا هم بشارت داده بروح تسلّی دهنده که بعد از

من میآید و در انجیل لوقا هم بعضی علامات مذکور است ولکن
چون بعضی از علمای آن ملّت هر بیانی را تفسیری بهوای خود نمودند
لذا از مقصود محتجب ماندند فیالیت اذنت لی یا سلطان الرسل
الی حضرتک ما تقرّ به العیون و تطمئنّ به النّفوس و یوقن کلّ منصف
بانّ عنده علم الکتاب و بعضی از ناس چون از جواب خصم
عاجزند بحبل تحریف کتب متمسّکند و حال آنکه ذکر تحریف
در مواضع مخصوصه بوده لولا اعراض الجهلاء و اغماض
العلماء لقلت مقالاً تفرح به القلوب و تطیر الی الهواء الّذی
یسمع من هزیز ارياحه انّه لا اله الّا هو ولکنّ الآن لعدم اقتضاء

الزّمان منع اللّسان عن البیان و ختم اناء التّبیان الی ان
یفتح الله بقدرته انّه لهو المقتدر القدیر سبحانک اللّهم یا الهی
اسئلک باسمک الّذی به سخّرت من فی السّموات والأرض
ان تحفظ سراج امرک بزجاجة قدرتک و الطافک لئلّا تمرّ
علیه ارياح الأنکار من شطر الّذین غفلوا من اسرار اسمک
المختار ثمّ زد نوره بدهن حکمتک انّک انت المقتدر علی من
فی ارضک و سمائک ای ربّ اسئلک بالکلمة العلیا
الّتی بها فزع من فی الأرض والسّماء الّا من تمسّک
بالعروة الوثقی ان لا تدعنی بین خلقک فارفعنی الیک

وادخلني في ظلال رحمتك واشربني زلال خمر عنايتك لأسكر
في خباء مجدك وقباب الطافك انّك انت المقتدر على ما تشاء
وانّك انت المهيمن القيّوم   يا سلطان قد خبت مصابيح الانصاف
واشتعلت نار الاعتساف في كلّ الاطراف الى ان جعلوا اهلي
اسارى من الزوراء الى الموصل الحدباء أليس هذا اوّل حرمة
هتكت في سبيل الله ينبغي لكلّ نفس ان ينظر ويذكر ما ورد على
آل الرسول اذ جعلهم القوم اسارى وادخلوهم في دمشق الفيحاء
وكان بينهم سيّد الساجدين وسند المقرّبين وكعبة المشتاقين
روح ما سواه فداه قيل لهم ءانتم الخوارج قال لا والله نحن عباد

آمنّا بالله وآياته وبنا افترّ ثغر الايمان ولاحت آية الرحمن وبذكرنا
سالت البطحاء وماطت الظلمة التي حالت بين الارض والسماء قيل
احرّمتم ما احلّه الله او حلّلتم ما حرّمه الله قال نحن اوّل من اتّبع اوامر
الله ونحن اصل الامر ومبدؤه واوّل كلّ خير ومنتهاه نحن آية القدم
وذكره بين الامم قيل اتركتم القرآن قال فينا انزله الرحمن و
نحن نسائم السبحان بين الاكوان ونحن الشوارع التي انشعبت
من البحر الاعظم الذي احيى الله به الارض ويحييها بعد موتها
ومنّا انتشرت آياته وظهرت بيّناته وبرزت آثاره وعندنا معانيه
واسراره قيل لايّ جرم حبستم قال لحبّ الله وانقطاعنا

عمّا سوّلته انّا ما ذكرنا عبارته عليه السّلام بل اظهرنا رشحاً من بحر

الحيوان الّذي كان مودعاً في كلماته ليحيى به المقبلون و يطّلعوا على

ما ورد على امناء الله من قوم سوء اخسرين و ترى اليوم يعترض

القوم على الّذين ظلموا من قبل و هم يظلمون اشدّ ممّا ظلموا و لا يعرفون

تالله انّي ما اردت الفساد بل تطهير العباد عن كلّ ما منعهم عن التّقرّب

الى الله مالك يوم التّناد كنت نائماً على مضجعي مرّت على

نفحات ربّي الرّحمن و ايقظتني من النّوم و امرني بالنّداء بين الارض

والسّماء ما كان هذا من عندي بل من عنده يشهد بذلك سكّان

جبروته و ملكوته و اهل مدائن عزّه و نفسه الحقّ لا اجزع من البلايا

في سبيله و لا عن الرّزايا في حبّه و رضائه قد جعل الله البلاء غادية

لهذه الدّسكرة الخضراء و ذبالة لمصباحه الّذي به اشرقت

الأرض والسّماء هل يبقى لأحد ما عنده من ثروته او يغنيه غداً عن

مالك ناصيته لو ينظر احد في الّذين ناموا تحت الرّضام و جاوروا

الرّغام هل يقدر ان يميّز رمم جماجم المالك عن براجم المملوك

لا و مالك الملوك و هل يعرف الولاة من الرّعاة و هل يميّز اولي

الثّروة والغناء من الّذي كان بلا حذاء و وطاء تالله قد رفع

الفرق الّا لمن قضى الحقّ و قضى بالحقّ اين العلماء و الفضلاء

والأمراء اين دقّة انظارهم و حدّة ابصارهم و رقّة افكارهم

وسلامة اذكارهم واين خزائنهم المستورة وزخارفهم المشهورة
وسررهم الموضونة وفرشهم الموضوعة هيهات قد صار الكل بورا
وجعلهم قضاء الله هباء منثورا قد نشل اكثروا وتشتت ما جمعوا
وتبدد ما كتموا اصبحوا لا يرى الا مساكنهم الخالية وسقوفهم
الخاوية وجذوعهم المنقعرة وقشيبهم البالية ان البصير
لا يشغله المال عن النظر الى المآل والخبير لا تمسكه الاموال
عن التوجه الى الغني المتعال اين من حكم على ما طلعت الشمس
عليها واسرف واسترف فى الدنيا وما خلق فيها اين صاحب
الكتيبة السمراء والراية الصفراء اين من حكم فى الزوراء

واين من ظلم فى الفجاد واين الذين ارتعد الكنوز من كرمهم و
قبض البحر عند بسط اكفهم وهممهم واين من طال ذراعه فى العصيان و
مال ذرعه عن الرحمن اين الذى كان ان يجتني اللذات ويجتني
اثمار الشهوات اين ربات الكمال وذوات الجمال اين
اغصانهم المتمائلة وافنانهم المتطاولة وقصورهم العالية و
بساتينهم المعروشة واين دقة ادمها ورقة نسيمها وخرير
مائها وهزاز رياحها وهدير ورقائها وحفيف اشجارها و
اين سحورهم المفترة وثغورهم المبتسمة فوا ها انهم قد هبطوا الحضيض
وجاوروا الحضيض لا يسمع اليوم منهم ذكر ولا ركز ولا يعرف

منهم لمرو لارمز ايارون القوم وهم يشهدون اينكرون و

هم يعلمون لم ادرباتي واديهيمون اماترون يذهبون و لايرجعون

الى ستي يغيرون وينجدون يهبطون ويصعدون الم يأن للذين

آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله طوبى لمن قال او يقول بلى ياربّ آن و

حان وينقطع عمّا كان الى مالك الأكوان ومليك الأمكان ÷

هيهات لا يحصد الّا ما زرع ولا يؤخذ الّا ما وضع الّا بفضل الله و

كرمه هل حلت الأرض بالّذى لا تمنعه سبحات الجلال عن الصعود

الى ملكوت ربّه العزيز المتعال وهل لنا من العمل ما يزول به العلل

ويقرّبنا الى مالك العلل نسئل الله ان يعاملنا بفضله لا بعدله

ويجعلنا من الّذين توجّهوا اليه وانقطعوا عمّا سونه يا ملك قد رأيت

في سبيل الله ما لا رأت عين ولا سمعت اذن قد انكرني المعارف

وضاق عليّ المخارف قد نضب ضحضاح السلامة واصفرّ

ضحضاح الراحة كم من البلايا نزلت وكم منها سوف تنزل

امشي مقبلاً الى العزيز الوهّاب وورائي تنساب الحباب

قد استهلّ مدمعي الى ان بلّ مضجعي وليس حزني لنفسي تالله

رأسي يشتاق الرماح في حبّ مولاه وما مررت على شجر الّا

وقد خاطبه فؤادي ياليت قطعت لأسمي وصلب عليك جسدي

في سبيل ربّي بل بما ارى النّاس في سكرتهم يعمهون ولا يعرفون

رفعوا اهوائهم ووضعوا آلهتهم كأنهم اتخذوا امر الله هزواً
ولهواً ولعباً ويحسبون انهم محسنون وفي حصن الامان هم
محصنون ليس الامر كما يظنون غداً يرون ما ينكرون فسوف يخبرنا
اولوا الحكم والغنا من هذه الارض التي سميت بادرنه الى مدينة عكا
ومما يحكون انها اخرب مدن الدنيا واقبحها صورة واردئها هواءً
وانتنها ماءً كأنها دار حكومة الصدى لا يسمع من ارجائها الا
صوت ترجيعه وارادوا ان يحبسوا الغلام فيها ويسدوا على وجوهنا
ابواب الرخاء ويصدوا عنا عرض الحيوة الدنيا فيما غبر من ايامنا
تالله لو ينهكني اللغب ويهلكني السغب ويجعل فراشي من الصخرة

ف

الصماء ومؤانسي وحوش العراء لا اجزع واصبر كما صبر اولوا الحزم
واصحاب العزم بحول الله مالك القدم وخالق الامم واشكر الله
على كل الاحوال ونرجو من كرمه تعالى بهذا الحبس يعتق الرقاب
من السلاسل والاطناب ويجعل الوجوه خالصة لوجهه العزيز
الوهاب انه مجيب لمن دعاه وقريب لمن ناجاه ونسئله ان
يجعل هذا البلاء الادهم درعاً لهيكل امره وبه يحفظه من سيوف شاحذة
وقضب نافذة لم يزل بالبلاء علا امره وسنا ذكره هذا من سنته
قد خلت في القرون الخالية والاعصار الماضية فسوف
يعلم القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا عثر جوادهم وطوى مهادهم

وكلّت اسيافهم وزلّت اقدامهم لم ادرالى متى يركبون مطيّة

الهوى ويهيمون فى بيداء الغفلة والغوى ايبقى عزّة من عزّ

وذلّة من ذلّ ام يبقى من اتّكأ على الوسادة العليا وبلغ

فى العزّة الغاية القصوى لا وربّي الرّحمن كلّ من عليها فان

ويبقى وجه ربّي العزيز المنّان ايّ درع ما اصابها سهم الرّدى

وايّ فود ما عرّته يد القضا وايّ حصن منع عنه رسول الموت

اذاتى وايّ سرير ما كسر وايّ سدير ما قفر لو علم النّاس

ما وراء الختام من رحيق رحمة ربّهم العزيز العلّام لنبذوا

الملام واستر ضوا عن الغلام وامّا الآن حجبونى بحجاب

١٣/

الظّلام الّذى نسجوه بايدى الظّنون والاوهام سوف تشق

يد البيضا جيبا لهذه اللّيلة الدّلماء ويفتح الله لمدينته بابا رتاجا

يومئذ يدخل فيها النّاس افواجا ويقولون ما قالته اللّائمات

من قبل ليظهر فى الغايات ما بدا فى البدايات اتريدون

الاقامة ورجلهم فى الرّكاب وهل يرون لذهابهم من اياب

لا وربّ الارباب الّا فى المآب يومئذ يقوم النّاس من الاجداث

ويسئلون عن التّراث طوبى لمن لا تسومه الاثقال فى ذلك

اليوم الّذى فيه تمرّ الجبال ويحضر الكلّ للسّؤال فى محضر الله

المتعال انّه شديد النّكال نسئل الله ان يقدّس قلوب بعض

العلماء من الضغينة والبغضاء لينظروا الأشياء بعين لا يغلبها
الأغضاء ويصعدهم الى مقام لا تقلبهم الدنيا ورياستها عن النظر
الى الأفق الأعلى ولا يشغلهم المعاش واسباب الفراش عن اليوم
الذى فيه يجعل الجبال كالفراش ولو انهم يفرحون بما ورد
علينا من البلاء سوف يأتي يوم فيه ينوحون ويبكون وربي
لو خيرت فيما هم عليه من العزة والغنا والثروة والعلاء والراحة
والرخاء وما انا فيه من الشدة والبلاء لاخترت ما انا فيه
اليوم والآن لا ابدل ذرة من هذه البلايا بما خلق فى ملكوت
الانشاء لولا البلاء فى سبيل الله ما لذلى بقائى وما نفعنى حيوتى

ولا يخفى على اهل البصر والناظرين الى المنظر الأكبر انى فى اكثر
ايامى كنت كعبد يكون جالسا تحت سيف علق بشعرة واحدة
ولم يدر متى ينزل عليه اينزل فى الحين او بعد حين وفى كل
ذلك نشكر الله رب العالمين ونحمده فى كل الأحوال انه على
كل شيئ شهيد نسئل الله ان يبسط ظله ليسرعن اليه الموحدون
ويأوين فيه المخلصون ويرزق العباد من روض عنايته زهرا
ومن افق الطافه زهرا ويؤيده فيما يحب ويرضى ويوفقه على
ما يقربه الى مطلع اسمائه الحسنى ليغض الطرف عما يرى من
الاجحاف وينظر الى الرعية بعين الألطاف ويحفظهم

من الأعتساف ونسئله تعالی ان یجمع الکلّ علی خلیج البحر الأعظم
الّذی کلّ قطرة منه تنادی انّه مبشّر العالمین و محیی العالمین و
الحمد لله مالک یوم الدّین ونسئله تعالی ان یجعلک ناصراً
لأمره و ناظرا الی عدله لتحکم علی العباد کما تحکم علی ذوی قرابتک
وتختار لهم ما تختاره لنفسک انّه لهو المقتدر المتعالی المهیمن
القیّوم

وچون مناسبت حاصل شد لهذا موافق چنین دیده شد که
بعضی از تعالیم بهآءالله که در صحائف و لوائح مندرج است
در این مقاله نیز مختصرا مندرج گردد تا اصل اساس و روش

و مبادی و بنیان واضح و عیان شود و این عبارات از صحائف
متعدّده نقل شده از جمله عاشروا الأدیان بالرّوح والرّیحان
ایّاکم ان تأخذکم حمیّة الجاهلیّة بین البریّة کلّ بدء من الله و یعود الیه
انّه لمبدء الخلق و مرجع العالمین و از جمله قد منعتم من الفساد
والجدال فی الصّحف و الألواح و ما ارید بذلک الّا علوّکم و
سموّکم یشهد بذلک السّمآء و انجمها والشّمس و اشراقها والأشجار
و اوراقها والبحار و امواجها والأرض و کنوزها نسئل الله
ان یمدّ اولیآئه و یؤیّدهم علی ما ینبغی لهم فی هذا المقام المبارک
العزیز البدیع و نسئله ان یوفّق من فی حولی علی العمل بما امروا

من القلم الأعلی وازجمله ابهی شجرهٔ دانش این کلمهٔ علیاست
همه بار یکدارید و برگ یکشاخسار لیس الفخر لمن یحبّ الوطن
بل لمن یحبّ العالم وازجمله انّ الّذی ربّی ابنه او ابنا من
الأبناء کانّه ربّی احد ابنائی علیه بهآء الله وعنایته ورحمته
الّتی سبقت العالمین ازجمله یا اهل بها شما مشارق محبّت
ومطالع عنایت الهی بوده و هستید لسان را بسبّ ولعن
احدی میالائید وچشم را از آنچه لائق نیست حفظ نمائید
آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والّا
تعرّض باطل ذروه بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیّوم

سبب

سبب حزن نشوید تا چه رسد بنزاع وفساد امید هست در ظلّ
سدرهٔ عنایت الهیّه تربیت شوید و بما اراد الله عامل گردید
همه اوراق یکشجرید وقطرهای یک بحر ازجمله دین الله
ومذهب الله محض اتّحاد واتّفاق اهل عالم از سماء مشیّت
مالک قدم نازل گشته وظاهر شده آنرا علّت اختلاف
ونفاق مکنید سبب اعظم وعلّت کبری از برای ظهور
واشراق نیّر اتّحاد دین الهی وشریعه ربّانی بوده ونموّ عالم
وتربیت امم واطمینان وراحت من فی البلاد از اصول
واحکام الهی او سبب اعظم از برای این عطیّه کبری کأس

زندگانی بخشد وحیات باقیه عطا فرماید ونعمت سرمدیّه
مبذول دارد رؤسای ارض مخصوص مظاهر عدل الهی
در صیانت اینمقام وعلوّ وحفظ آن جهد بلیغ مبذول
دارند وهمچنین آنچه لازمست تفحّص در احوال رعیّت واطّلاع
بر اعمال وامور هر حزبی از احزاب از مظاهر قدرت الهی یعنی
ملوک ورؤسا میطلبیم که همّت نمایند شاید اختلاف از میان
برخیزد وآفاق بنور اتّفاق منوّر شود باید کلّ بآنچه از قلم
ذکر جاری شده تمسّک نمایند وعمل کنند حقّ شاهد وذرّات
کائنات گواه که آنچه سبب علوّ وسموّ وتربیت وحفظ وتهذیب

اهل ارض است ذکر نمودیم از حقّ میطلبیم عباد را تأیید نماید
آنچه اینمظلوم از کلّ طلب مینماید عدل وانصاف است باصغا
اکتفا ننمایند در آنچه از اینمظلوم ظاهر شده تفکّر کنند قسم
بآفتاب بیان که از افق سماء ملکوت رحمن اشراق نموده اگر
مبیّنی مشاهده میشد ویا ناطقی خود را محلّ شماتت ومفتریات
عباد نمینمودم انتهی از این عبارات سررشته اساس وافکار
وخطّ حرکت وسلوک ونوایای اینطائفه بدست میآید واگر
از روایات وحکایات که در افواه ناس است اطّلاع بحقیقت این
قضیّه خواهیم از کثرت اختلافات وتباین حقیقت بکلّی پوشیده

و نهان گردد لهذا بهتر آنست که اساس و مقاصد اینطائفه
را از مضامین تعالیم و صحائف و لوائح استنباط نمود مأخذ
و دلائل و نصوص اعظم از این نه چه که این اس اساس است
و فصل خطاب بگفتار و رفتار افراد قیاس عموم نتوان
نمود چه که اختلاف شئون از خصائص و لوازم عالم انسانیست
باری در بدایت سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج بهاء
الله را و جمیع اشخاص که همراه بودند از ادرنه بسجن عکا نقل
نمودند و میرزا یحیی را بقلعه ماغوسا و در آنجا استقرار یافتند
لکن در ایران بعد از چندی بعضی اشخاص که در امور بصیر بودند و در

حسن تدبیر شهیر و بر حقیقت وقوعات قدیم و حدیث مطلع و خبیر
بحضور حضرت شهریاری عرض نمودند که آنچه تا بحال در حضور
همایون از اینطائفه نقل و روایت شده و ذکر و حکایت رفته
یا مبالغه بوده و یا خود نظر بمقاصد شخصیه و حصول فوائد ذاتیه
تجسیم امور نموده اند و اگر چنانچه اعلیحضرت شهریاری
بنفس نفیس تفتیش امور فرمایند گمان چنانست که در پیشگاه
حضور بوضوح پیوندد که این فرقه مقصد دنیوی و مدخلی در
امور سیاسی ندارند مدار حرکت و سکون و محور سبک و سلوک
محصور بر امور روحانیه و مقصور بر حقائق وجدانیه است

مدخلی بامور حکومت و تعلّقی بدستگاه سلطنت ندارد اساس
کشف سبحاتست و تحقیق اشارات تربیت نفوس است و
تهذیب اخلاق تصفیهٔ قلوبست و نورانیّت بلوامع اشراق
و آنچه سزاوار سدهٔ ملوکانی و برازندهٔ دیهیم جهانبانیست آنست
که جمیع رعایا از هر فرقه و آیین در ظلّ ظلیل معدلت سلطانی
مظهر بخشایش و در کمال آسایش و کامرانی باشند زیرا
سایهٔ الهی ملجأ عالمیان و ملاذ آدمیانست تخصیص
بحزبی نداشته علی الخصوص حقیقت حال و کنه مقال اینطائفه
مشهود و معلوم گردیده جمیع اوراق و صحائفشان بکرّات

و مرّات در دست افتاده و در نزد حکومت محفوظ و موجودست
اگر چنانچه مطالعه شود حقائق و بواطن واضح و لائح گردد ؛
مضامین کلّ این اوراق منع از فساد و حسن سلوک میان عباد
و اطاعت و انقیاد و صداقت و امتثال و تخلّق باخلاق ممدوحه
و تشویق باتّصاف فضائل و خصائل حمیده است قطعیاً
مدخلی بامور سیاسیّه نداشته و تصدّی بآنچه سبب آشوب
و فتنه است ننموده در اینصورت حکومت عادلانه بهانه
نتواند و وسیلهٔ بدست ندارد مگر تعرّض بضمائر و وجدان
که از خصائص دل و جان است و این قضیّه نیز تعرّض بسیار شد

وسعی بیشمار گشت چه خونها که ریخته شد وچه سرها که آویخته هزاران
نفوس قتیل وهزاران نساء واطفال سرگشته واسیر گشتند
بسا بنیانها که ویران شد وچه بسیار خانمان ودودمان
بزرگان که بیسروسامان گشت چاره حاصل نشد وفائده
بدست نیامد این دردرا درمانی واین زخم را مرهم آسانی
میسر نشد از وظائف وصوالح حکومت آزادگی وجدان
وآسودگی دل وجان است ودر جمیع اعصار باعث ترقّی
درجات واستیلاء سائر جهانست ممالک متمدّنهٔ سائره
این تفوّق حاصل نمود وباین درجات عالیهٔ نفوذ واقتدار

فائز نگشت مگر زمانیکه منازعهٔ مذاهب را از میان برداشت
وجمیع طوائف را بمیزان واحد معامله نمود جمیع یکقوم ویکحزب
ویکنوع ویکجنس‌اند مصلحت عامّه مساوات تامّه است و
از اعظم اسباب جهانبانی واکبر وسائل اتّساع نطاق
کشورستانی معدلت ومساوات بین نوع انسانیست و
از هر فرقهٔ از اهل آفاق نشانه نفاق ظاهر مقتضای حکومت
عادله مجازات عاجله است وهر شخصی کمر خدمت بندد و
گوی سبقت بود مستحق الطاف جهانبانی وسزاوار عواطف
جلیلهٔ شهریاریست زمان زمان دیگر وعالم را اقتضا وجلوهٔ

دیگر تعرّض بطریقه و آئین در هر مملکتی بادی خسران مبین است

و توسّل‌ها به الترقی معدلت و مساوات بین اقوام روی زمین

احتراز و حذر از احزاب سیاسی باید نمود ١ و خوف و خطر

از فرق طبیعی چه که موضوع افکار آنان تداخل در امور سیاسیّه

و نمایش است و کردار و رفتارشان منافی امنیّت و آسایش

لکن اینطائفه در طریقت خویش ثابتند و در مسلک و آئین

راسخ متدیّن و متمسّکند و متشبّث و متوسّل بقسمیکه جان

رایگان نثار نمایند و بحسب مسلک خویش طالب رضای

پروردگار جهد بلیغ دارند و سعی شدید جوهر اطاعتند و صبور

در شدّت و مشقّت هستی خویش را فدا نمایند و ناله و انین بنیاد ننمایند

آنچه گویند فی الحقیقه راز درونست و آنچه جویند و پویند بدلالت

رهنمون پس باید نظر باساس و رئیس نمود و شیئ خسیس را بهانه

نکرد چون روش و تعالیم و مفاهیم رسائل و صحائف رئیس

مشهور و معلوم است خطّ حرکت اینطائفه چون آفتاب

مشهود و مشهور و آنچه باید و شاید از ردع و دفع و قلع و قمع

و زجر و قتل و نفی و ضرب قصور نشد و مقصدی بحصول

نرسید در ممالک سائره چون تشدید و تعذیب را در چنین

مواضع عین تشویق و تحریص مشاهده نمودند و عدم اعتنا را

اثر بیشتر دیدند نائرهٔ انقلاب را خاموشتر ساختند لهذا بکلی اعلان
مساوات حقوق احزاب نمودند وآزادگی عموم طوائف را گوش زد
شرق وغرب کردند این داد وفریاد وضجیج واجیج از تحریک
واغوا وتشویق واغراست سی سالست که از آشوب وفتنه
خبری نیست وازفساد اثری نه با وجود تضاعف نفوس و
تزاید وتکاثر این گروه ازکثرت نصایح وترغیب بفضائل
این طائفه کل در منتهای سکون ورکون اطاعت را شعار
خود ساخته در نهایت تسلیم وانقیاد رعیت صادق پادشاه
هستند دیگر حکومت بچه وسیله مشروعه تعرض نماید واهانت

جائز داند وازاین گذشته تعرض بوجدان وعقاید اقوام وتعبد
فرق مختلفه انام مانع اتساع کشور وحائل فتوح ممالک دیگر
وحاجز تکثر رعیت ومخالف اساس قویم سلطنت است حکومت
جسیمهٔ ایران زمانیکه تعرض بوجدان نداشت طوائف مختلفه در تحت
لوای سلطنت کبری داخل وقائم واقوام متنوعه در ظل حمایت
حکومت عظمی ساکن وخادم بودند وسعت مملکت روز بروز
تزاید نموده اغلب قطعهٔ آسیا در تحت حکومت عادلهٔ جهانبانی
واکثر فرق وملل مختلفه در سلک رعیت تاجداری بودند وچون
قانون تعرض آیین سائر طوائف بمیان آمد واصول مسئولیت

افکار وضع واساس شد ممالک وسیعه سلطنت ایران تناقص
نمود وقطعات کثیره واقالیم عظیمه از دست رفت تا آنکه
باین درجه رسید که قطعات جسیمهٔ توران واشور وکلدان
از دست رفت تطویل چه لزوم حتّی اکثر ممالک خراسان
نیز بجهت تعرّض وجدان وتعصّب حکّام از حوزهٔ حکومت
ایران خارج شد چه که سبب استقلالیت افغان وعصیان
طوائف ترکمان فی الحقیقه این قضیّه بوده والّا در هیچ عهد و
عصری از ایران منفصل نبودند با وجود وضوح مضرّت چه
لزوم بتعرّض بچارکانست و اگر ترویج فتوی خواهیم نفسی از غل

وزنجیر وحدّت شمشیر خلاص نخواهد شد چه که در ایران گذشته
از اینطائفه طوائف مختلفه چون متشرّعین وشیخیّه وصوفیه ونصیریّه
وسائره موجود وهریک تکفیر وتفسیق طائفهٔ دیگر نمایند
در اینصورت چه لزوم که حکومت تعرّض این وآن وپاپی
ضمائر ووجدان رعایا وبرایا باشد کلّ رعیّت پادشاهی
ودر ظلّ حمایت تاجداری هستند هرکس سمیع ومطیع آسوده
ومستریح وهرکس باغی وطاغی مستحقّ سیاست اعلیحضرت
جهانبانی علی الخصوص زمان بکلّی تغییر نموده وحقایق واعیان
تبدیل گشته اینگونه امور در جمیع ممالک مانع نموّ وترقّی و

داعی انحطاط و تدنّیت تزلزل شدید که بر ارکان حکومت
شرقیّه واقع فی الحقیقه سبب عظیم و خطب جسیم این قوانین
واصول تعرّضیه است و دولتیکه مقرّ حکومتش در اتلانتیک
بالتیک در اقصی قطعهٔ شمالیّه است بسبب مساوات بین رعایای
مختلفه و توحید حقوق مدنیّت ملل متنوّعه در قطعات خمسهٔ عالم
مستملکات جسیمه پیدا نموده جزیرهٔ صغیرهٔ اتلانتیک شمالی کجا
و قطعهٔ جسیمهٔ هندوستان شرقی کجا آیا بجز تسویه بین اقوام
واحزاب توان استیلا یافت باری بسبب قوانین عادلهٔ
آزادگی وجدان و توحید معامله و مساوات بین ملل و اقوام

فی الحقیقه قریب ربع معمورهٔ عالم را در تحت حکومت خویش گرفتند
و بواسطهٔ این مبادی آزادی روز بروز بر اقتدار و قوّت و اتّساع
مملکت افزودند و اکثر اقوام روی زمین نام این دولت را
بعدالت یاد نمایند عصبیّت دینیّه و تدیّن حقیقی محک و امتحانش
ثبوت و رسوخ در خصائل فضائل و کمالاتست که اعظم موهبت
عالم انسانست و الّا تعرّض بطریق این و آن و هدم بنیان و قطع
نسل انسان نبوده در قرون وسطی که بدایتش زمان سقوط امپراطوری
رومان و نهایتش فتوح قسطنطنیّه است بدست اسلام در ممالک
اورپ بسبب کثرت نفوذ رؤساء مذاهب تعصّب شدید

و تعرض قریب و بعید شیوع یافت کار بجائی رسید که بنیان
انسان بکلّی رو بانهدام گذاشت و راحت و آسایش رئیس و
مرئوس و امیر و مأمور در پس پردهٔ انعدام متواری گشت
جمیع احزاب شب و روز اسیر تشویش و اضطراب بودند مدنیت
بکلّی مختل و ضبط و ربط ممالک مهمل و اصول و اساس سعادت
جمعیت بشریه معطل و ارکان حکومت سلاطین متزلزل گر نفوذ
و اقتدار رؤسا دین و رهابین در جمیع اقطاع مختل بود و
چون این اختلافات و تعرضات و تعصبات را از میان
برداشتند و حقوق مساوات رعایا و حریت وجدان برایا

اعلان نمودند انوار عزّت و اقتدار از آفاق آن مملکت طالع
و لائح گردید بقسمیکه آن ممالک در جمیع مراتب ترقّی نموده در حالیکه
اعظم سلطنت اوروپا اسیر و ذلیل اصغر حکومت آسیا بود حال
دول عظیمهٔ آسیا مقاومت دول صغیرهٔ اوروپا نتوانند این
براهین باهر شافی کافیست که وجدان انسانی مقدّس و محترمست
و آزادگی آن باعث اتساع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین اطوار
و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقائق مکنونهٔ عالم امکانست
و دیگر آنکه مسئولیت وجدان که از خصائص دل و جانست
اگر در این جهان واقع گردد دیگر چه کیفری از برای بشر

در روز حشر اکبر در دیوان عدل الهی باقی ماند ضمائر و افکار در حیطهٔ
احاطهٔ مالک الملوک است نه ملوک و جان و وجدان بین اصبعی
تقلیب ربّ قلوبست نه مملوک لهذا دو نفس در عالم وجود
هم افکار در جمیع مراتب و عقاید موجود نه الطرق الی الله بعدد
انفاس الخلائق از حقایق معانیست ولکلّ جعلنا منسکاً
از دقائق قرآنی این همّت عظیمه و اوقات عزیزه که بذل
تعرض طرائق سائره میشود و بهیچ وجه ثمره و نتیجه حاصل نه
اگر چنانچه در تشیید بنیان پادشاهی و تأیید سریر جهانبانی
و تعمیر مملکت ملوکانی و احیاء رعایا شهریاری صرف شده بود

تا حال

تا حال کشور سلطانی معمور و کشت زار اهالی از فیض عدالت ظل
اللهی مغمور و بارقهٔ سلطنت ایران چون صبح صادق در آفاق کیهان
مشهود و مشهور بود باری این مسائل و مطالب را بعضی اشخاص
روایت نمودند و بر سر اصل مطلب ویم ذات همایون بنفس
نفیس فحص سرّ مکنون فرمودند از قرار منقول در پیشگاه حضور
واضح و مشهود شد که بیشتر این توهّمات از دسایس ارباب
نفوذ بود که همیشه در پس پردهٔ خیال تجسیم امور و توهیم جمهور
مشغول بودند و بجهت حصول منافع و حفظ مواقع خویش ذرات
را در آینهٔ خیال بمثابه کرات و کاه را کوه نمودار مینمودند ابدا

این اوهام را اصل و اساسی واین گفتار را دلیل وقیاسی نبوده
رعایای مسکین را چه قدرت وتوانی وتبعهٔ فقیر را چه جرئت و
اقتداری که خلل وفتوری بقوّهٔ قاهره وارد آرند ویا قوّهٔ جندیه
سلطنت را مقاومت توانند ازآن زمان تا بحال در ایران آشوب
وفتنه زائل وضوضاء وغوغاء ساکن است هرچند بندرت
بعضی از علمای رسمی نظر بمصلحت شخصی وغرضی عوام را تحریک
وهای هوئی بلند نمایند ویک دو نفر از این طائفه را باصرار
وابرام اذیت کنند چنانچه در اصفهان ده دوازده سال
پیش واقع شد که دو برادر از سادات طباطبائی سید حسن وسید

حسین

حسین از اهالی اصفهان بودند ودر دیانت وامانت ونجابت
مشهور آن اقطار از اهل ثروت ومشغول تجارت وبا جمیع
خلق با کمال الفت وحسن معاشرت رفتار مینمودند از این
دو برادر بحسب ظاهر کسی ترک اولی ندیده تا چه رسد باحوال وافعالی
که موجب عذاب وعقاب شود بحسب روایت در نزد کل مسلّم
در جمیع محامد ومدائح بودند واعمال وافعالشان بمنزلهٔ مواعظ
ونصایح با میر محمد حسین امام جمعه اصفهان معامله داشتند
وچون بحساب رسیدند مبلغ هیجده هزار تومان طلبشان
معلوم شد قطع معامله نمودند واین مبلغ را مربوط بسند ممهور

خواستند برامام جمعه این قضیه گران آمد تا بدرجهٔ غضب و عدوان
رسید چون خویش را محقوق یافت وجز دادن چارهٔ نداشت
فریاد و فغان برداشت که این دو برادر بابی هستند و مستحق
عقوبت شدید پادشاهی بغتةً جمعی بخانهٔ حضرات ریخته جمیع
اموال را تالان و تاراج و عیال و اطفال را مضطرب و
پریشان و جمیع موجودات را ضبط و غارت نمودند و از ترس
اینکه شاید حضرات کیفر را بپایهٔ سریر سلطنت رسانند و لسان
دادخواهی گشایند در فکر قتل و اعدام آنها افتاد لهذا بعضی
از علما را با خویش متفق نموده فتوی بر قتل دادند بعد آن دو

برادر را اسیر و زنجیر نموده در محضر عموم حاضر نمودند و آنچه خواستند
که اعتراضی وارد آرند و یا آنکه نکته بگیرند و بهانه آغاز کنند نتوانستند
عاقبت گفتند یا باید تبرّی از این آئین بجوئید و یا آنکه در زیر
شمشیر عقوبت سر نهید آنچه بعضی از حاضرین اصرار نمودند که
همین قدر بگوئید که ما از این طائفه نیستیم کفایت و وسیلهٔ نجات
و حمایت ابداً قبول ننمودند بلکه بنطقی فصیح و بیانی بلیغ اثبات
و اقرار نمودند که حدّت و شدّت امام جمعه بغلیان آمد و کفایت
بقتل و اعدام ننمودند بعد از کشتن بر جسدشان اهانتی چند وارد
آوردند که ذکرش سزاوار نه و تفصیلش خارج از قدرت گفتار

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

فی الحقیقه بحالتی خون این دو برادر ریخته شد که حتی کشیش مسیح
جلفا در آنروز نعره و فریاد و گریه میکرد و این قضیه نوعی واقع شد
که هر نفسی بر حال آن دو برادر گریست چه که در مادام الحیات
خاطر موری را نیازرده و بروایت عموم در زمان قحطی ایران
جمیع ثروت خویش را انفاق فقرا و مساکین نموده بودند
با وجود این شهرت میان خلق بچنین نقمتی کشته شدند لکن
حال مدتیست که عدالت پادشاهی رادع و مانع است و کسی
جسارت چنین تعدیات عظیمه نتواند

بتاریخ جمعه ۲۰ شهر ربیع الثانی
۱۳۰۸

کتابخانه مجلس شورا

۱۵/